

## سرمقاله

### اصلاحات مُرد، زنده باد انقلاب!

واقعیت این است امروز علیرغم همه سرکوبگری‌های ماشین سرکوب جمهوری اسلامی و علیرغم بساط دار و شکنجه‌ای که این رژیم بر سر هر کوی و برزن بر پا نموده هر تجمع مردمی خیلی زود به خشونت کشیده شده و طینین شعارهای مرگ بر دیکتاتوری، مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی در اکثر حرکات اعتراضی شنیده می‌شود. در شرایطی که معترضین علیرغم آگاهی به نتایج اعتراض خود از توسل به حادترین اشکال اعتراض نیز ابائی نشان نمی‌دهند به هیچ وجه نمی‌توان به چنین ادعائی باور داشت که مردم ستم‌دیده ما که کمرشان در زیر آوار غارت و چپاول نظام حاکم خم شده است خواهان انقلاب نیستند. در شرایطی که خود مناسبات ظالمانه حاکم، خود فقر و نکبت، بیکاری و ظلم و ستم و در یک کلام خود زندگی مردم را به انقلاب فرا می‌خواند و انقلاب با برجستگی تمام ضرورت خود را در سطح جامعه نشان می‌دهد، به واقع چگونه می‌توان به چنین دروغی باور داشت.

صفحه ۲

### بازهم در باره تاریخ نویسی شگنجه گران!

لازم است با تاکید بر تلاش مذبحخانه نویسندگان کتاب دشمن که می‌کوشند تاریخ چریک‌های فدایی خلق را تحریف و نقش بزرگ و انقلابی این جریان در تغییر فضای سیاسی جامعه در آن سالها ی سیاه سلطه دیکتاتوری سلطنت را کمرنگ و مخدوش سازند به کسانی که آن کتاب را کاری تحقیقی جلوه می‌دهند گفت که شما با کار تحقیقی خواندن دروغها و اراجیف وزارت اطلاعات خاک به چشم جوانان این مملکت می‌پاشید. باید به آنها گفت که شما بار دیگر به همان نشان می‌دهید که جز در جهت طولانی تر کردن سلطه دیکتاتوری حاکم کامی بر نمی‌دارید. البته از کسانی که همواره نشان داده اند جز یابوس قدرت حاکم بودن نقشی ندارند، این ردالت امری طبیعی و بدیهی است. اما جوانان ما به خوبی می‌دانند که اساس کار دست اندرکاران وزارت اطلاعات در این کتاب نه انجام یک کار تحقیقی است و نه قصد آنها تاریخ نویسی برای چریک‌های فدایی خلق می‌باشد، بلکه آنها در تلاش اند تا با تحریف تاریخ مردم ما از طریق جعل تاریخ چریک‌های فدایی خلق، تاریخ ساخته شده خود را به مردم قالب کرده و جوانان را از هر گونه مبارزه انقلابی و هر گونه کار تشکیلاتی باز دارند و اجازه ندهند که گذشته چراغ راه آینده گردد.

صفحه ۵

### در صفحات دیگر

- سه فرماندار ایالتی و یک ماجرای رسوا کننده ..... ۹
- طشت رسوایی وزارت اطلاعات از بام بر زمین افتاد ..... ۱۲
- نامه رفیق احمد خرم آبادی به مادرش ..... ۱۴
- ۱۶ آذر خاری در چشم دشمنان توده ها ..... ۱۶
- یونان در شعله های خشم ..... ۱۹

### تلاشی عبث برای مخدوش کردن نقش و چهره زنان چریک فدائی!

مهمترین هدف این کار دشمن، به این واقعیت برمی‌گردد که زنان چریک برای اولین بار در تاریخ مبارزات معاصر کشور ما (و حتی کشورهای منطقه) نقش مهمی در نشان دادن استقلال و قدرت اراده زن داشتند. نقش مهم زنان چریک این بود که یکبار و برای همیشه، مهر باطل زدند به آن چهره‌ای که انواع فرهنگ‌های ارتجاعی بورژوازی و فئودالی از زن در ایران ساخته بود. زنان چریک فدایی مهر باطل زدند به آن چهره‌ای که رژیم شاه از زن ساخته بود؛ زن مصرفی و برده بورژوازی. حقیقتاً زن چریک فدایی مهر باطل زد به چهره‌ای که فرهنگ ارتجاعی اسلامی از زن ساخته؛ زن جادر چاقچوری و بی اراده و ناتوانی که دنباله رو مرد است.

صفحه ۱۰

### خلیج عدن: مبارزه با "دزدیهای دریایی" یا تلاش برای افزایش حضور نظامی قدرتهای امپریالیستی در منطقه

خلیج عدن به دلیل تعداد زیاد دزدی‌های دریایی که در آن صورت می‌گیرد به "راه دزد دریایی" مشهور است. در سالهای اخیر ارتش آمریکا دخالت‌های نظامی خود در کشور سومالی را افزایش داد و برای پیشبرد مقاصد ضد خلقی خویش سلاح و مهمات زیادی را وارد این کشور کرده و بی ثباتی سیاسی- اجتماعی آن را تشدید کرد. در نتیجه دار و دسته‌های دزدان دریایی توانستند خود را به آخرین تجهیزات و مهمات پیشرفته مجهز کنند و عملیات‌های پیچیده خود را افزایش دهند.

صفحه ۱۷

جمله با تکیه بر شکست انقلاب سال ۵۷ و بی پاسخ ماندن خواسته‌های مردم بر بی سرانجام بودن آترناتیو انقلاب تاکید کرده و همچنین با غلو کردن در هزینه های انقلاب دل آنها را خالی ساخته و آنها را از انجام حرکات رادیکال بر علیه رژیم جمهوری اسلامی باز دارند. در حقیقت آنها می‌کوشند "انقلاب" را چنان در نزد توده ها ترسناک جلوه دهند که مردم به بقای جمهوری اسلامی رضایت دهند و بقول معروف از ترس تب به لرز رضا دهند. به اصطلاح اصلاح طلبان همچنین با اشاعه این دروغ بزرگ که نسل کنونی خواهان انقلاب نمی‌باشد و حاضر به پرداخت هزینه های طبیعی و ذاتی هر انقلابی نیست برای کالای حقیر خود بازار گرمی کرده و می‌کوشند چنین جلوه دهند که گویا راهی جز تبعیت از دو خردادی

ها در مقابل مردم قرار ندارد و گویا در جامعه تحت سلطه ایران امکان اصلاحات وجود داشته و می‌توان با فرم های تدریجی نظام سرکوبگرانه حاکم را اصلاح نمود. بنابراین در تحرکات عوامفریبانه "جبهه اصلاحات" در رژیم جمهوری اسلامی آنچه که حائز اهمیت است نه کاندید شدن یا نشدن خاتمی فریبکار بلکه تبلیغات برای افسانه اصلاحات و تلاش دو باره برای انحراف جنبش اعتراضی توده های تحت ستم می‌باشد که با توجه به آنچه خود واقعیت عینی گواهی می‌دهد گرایش آن به سوی راه حل‌های رادیکال و انقلابی می‌باشد.

البته این امر واضحی است که انقلاب امری است که جدا از اراده این یا آن حزب و جریان سیاسی و کمتر از آن افراد، جریان می‌یابد و کسی قادر به خلق اراده گرایانه آن نیست. انقلاب در واقع پاسخی به نیازهای جامعه برای رهایی از مناسباتی می‌باشد که دست و پای آن را برای رشد و تعالی بسته است. اما در اینجا لازم است که در مقابل تبلیغات به اصطلاح اصلاح طلبان به خود واقعیت های جامعه ایران رجوع کرده و ملاحظه کرد که اتفاقا بر عکس ادعای آنها این خود جامعه تحت سلطه است که هر روز به شکلی ضرورت انقلاب و دگرگونی مناسبات ظالمانه حاکم را فریاد می‌زند! به واقع همه واقعیت های عینی جامعه نشان می‌دهد که مردمی که امروز در صحنه جدال طبقاتی حضور دارند و نسل جوان کنونی به واقع خواهان



زمین افتاده است" جان تازه ای به اصلاحات داده و فعالیت‌های انتخاباتی این جناح حکومتی را رونق بخشد. دو خردادی ها که خود خوب می‌دانند در طول ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی و در دفاع از منافع طبقه استثمارگر حاکم چه بر سر خواسته‌ها و مطالبات مردم آورده اند، با سر دادن "اصلاحات مردم" قصد دارند همه آن گذشته را به دوران سپری شده نسبت دهند. با این شعار آنها به هر کس که با تکیه بر تجربه ۸ سال حکومت اصلاح طلبان سوال میکند که چرا در زمانی که قوه مجریه و مقننه در دستتان بود هیچ گامی در جهت مطالبات مردم بر نداشتید می‌گویند که آن اصلاحات مردم، اما آنان با گفتن "زنده باد اصلاحات" سعی دارند اینطور القاء کنند که هیچ آترناتیو دیگری جز اصلاحات وجود ندارد و به همین دلیل هم مردم چاره ای جز گام گذاشتن در مسیری که قبلا نتایج اش را به عینه دیده اند، ندارند. این همان نکته ای است که درست یکی از تقلبات همیشگی این جماعت را تشکیل داده است. به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی همواره برای به انحراف کشاندن توجه جامعه از عامل اصلی درد ها و رنج های خویش در مقابل انقلاب که در واقع تنها راه نجات مردم از درد ها و شرایط ظالمانه ای می‌باشد که نظام حاکم برای آنها به بار آورده است، اصلاحات را امر عملی و در دسترس و برعکس انقلاب را امری نشدنی و پر هزینه قلمداد می‌کنند.

تئوریسین های اصلاحات برای فریب مردم و رویگردان کردن آنها از انقلاب می‌کوشند تا از

با نزدیک شدن زمان انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی به تکاپو افتاده اند تا برای حضور در این انتخابات کاندید مورد نظر خود را تعیین و معرفی کنند. برخی از طرفداران این جناح بر ضرورت حضور خاتمی در این انتخابات تاکید دارند اما جدا از اینکه اساسا خاتمی خود را کاندید بکند و یا تشخیص دهد که در حال حاضر صلاح خودش و صلاح نظامی که وی همواره سنگ اش را به سینه زده در این است که از خیر مقام ریاست جمهوری چشم پوشی نماید، تئوریسین های این جناح در تلاشند تا با توجیحات مختلف، به پیکر مرده اصلاحات جانی دمیده و امکان جمع آوری دوباره طرفداران رنگارنگ "دوم خرداد" در زیر یک پرچم را فراهم سازند. شکی نیست که هدف از این تلاشها کماکان فریب توده های محروم و متوهم ساختن آنان به امکان تغییر در چارچوب دیکتاتوری و نظام استثمارگرانه حاکم می‌باشد.

سر دادن شعار "اصلاحات مردم، زنده باد اصلاحات" از سوی سعید حجاریان عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی در پنجمین اردوی شاخه جوانان جبهه مشارکت درست در راستای هدف فوق طرح گردید. حجاریان با طرح این شعار قصد دارد تا روح تازه ای بر پیکر مرده اصلاحات ادعائی شان بدمد و با فریب مردم و به خصوص جوانان به جای به قول خودش "کفن و دفن" مرده ای که "روی

نظام فراهم کرده اند. آنان غریق دریای نارضایتی مردم بودند و اصلاح طلبان به منزله نجات غریق آنها" پس اگر می بینیم که "نجات غریق" ها دو باره به صحنه گردانی برخاسته اند قبل از هر چیز به خاطر آن است که صدای مردم از ظلم و جور محافظه کاران و اصول گرایان و تداوم سلطه نظام جابرانه حاکم به هوا برخاسته و احساس می کنند که نظام موجود در حال غرق شدن است. آری فریب مردم با پرچم اصلاحات یکی از وسائل سردمداران جمهوری اسلامی است گرچه وسیله ای کهنه و از کار افتاده و آنقدر رسوا که حتی در همان گام اول، هنگامی که اصلاح طلبان، خاتمی را به مناسبت روز دانشجو به صحنه فرستادند تا اوضاع را تست نمایند با فریاد "اصلاحات مرد، زنده باد انقلاب" دانشجویان معترض مواجه شدند. اهمیت این شعار را موقعی می توان بیشتر درک نمود که بیاد آوریم خاتمی در سال ۱۳۷۶ طبق برنامه حساب شده ای توانسته بود بر موج مخالفت و نه صرفاً مخالفت بلکه نفرت مردم از ناطق نوری و همه هواخواهانش و سیاستهایی که آنها علناً از آن طرفداری می کردند، سوار شود. در آزمون وی برای مدتی با فریب دادن بخشهایی از جامعه توانست خود را کسی جا بزند که برای اصلاح اوضاع به صحنه آمده است و به همین اعتبار هم با برخورداری از تبلیغات گسترده و مسموم امپریالیستها و پشتیبانی اپورتونیستها در میان بخشهایی از مردم و بالطبع دانشجویان برای خود طرفدارانی دست و پا نمود. اگر در خرداد ۱۳۷۶ خاتمی توانست مجری قابل انکائی برای "پروژه کلان اصلاحات" سردمداران جمهوری اسلامی باشد اما به اعتبار سرکوب جنبش دانشجویی مردمی ۱۸ تیر و عملکرد ۸ سال ریاست جمهوری اش دیگر برای هیچ کس هیچ جای شبهه ای باقی نماند که خاتمی نه برای اصلاح نظام (که البته افسانه ای بیش نیست) بلکه برای نجات نظام به صحنه فرستاده شده بود. به همین دلیل کسانی که فریب او را خورده بودند از وی روی گردانده و وی را رسوا ساختند. بر این اساس همه واقعیات نشان می دهند آنچه در سال ۷۶ تحت عنوان "پروژه کلان اصلاحات" مطرح شد و تا حدی و در دوره ای هم تعدادی را فریب داد، مرده است و هیچ کس قادر به زنده کردن دوباره آن نمی باشد. بنابراین بر عکس نظر حجاریان جنازه اصلاحات دروغین

**البته این امر واضحی است که انقلاب امری است که جدا از اراده این با آن حزب و جریان سیاسی و کمتر از آن افراد، جریان می باید و کسی قادر به خلق اراده گرایانه آن نیست. انقلاب در واقع پاسخی به نیازهای جامعه برای رهایی از مناسباتی می باشد که دست و پای آن را برای رشد و تعالی بسته است. اما در اینجا لازم است که در مقابل تبلیغات به اصطلاح اصلاح طلبان به خود واقعیت های جامعه ایران رجوع کرده و ملاحظه کرد که اتفاقاً بر عکس ادعای آنها این خود جامعه تحت سلطه است که هر روز به شکلی ضرورت انقلاب و دگرگونی مناسبات ظالمانه حاکم را فریاد می زند! به واقع همه واقعیت های عینی جامعه نشان می دهد که مردمی که امروز در صحنه جدال طبقاتی حضور دارند نسل جوان کنونی به واقع خواهان انقلاب یعنی سرنگونی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و نظام ظالمانه حاکم می باشند.**

است که با ادعای اینکه بر عکس گذشته "گفتمان غالب جهانی" نه گفتمان انقلابی بلکه "گفتمان دموکراتیک" می باشد چنین القاء کند که مردم و دانشجویان "می توانند با اصلاح به خواسته هایشان برسند" و در نتیجه نیازی به انقلاب جهت سرنگونی ماشین ترور و شکنجه موجود نمی باشد! آنهم در شرایطی که تجربه مبارزات توده ها نشان داده است در چارچوب نظام حاکم و رژیم جنایتکار کنونی امکان رهایی وجود ندارد و تنها راه نجات مردم سرنگونی این رژیم و در هم شکستن این نظام که البته جز از طریق توسل به انقلاب امکان پذیر نبوده، می باشد.

به واقع مطالعه این سخنان با توجه به روند عینی رویدادها در سطح جامعه بروشنی نشان می دهد که برعکس تبلیغات دو خردادی ها بر زمینه آمادگی شرایط عینی اتفاقاً جامعه ما آستن انقلابی است که دشمنان مردم ما از وحشت تولد آن بر خود می لرزند و به هر وسیله ای متوسل می شوند تا جلوی این میلاد پر شکوه را بگیرند. اتفاقاً به جلو صحنه فرستادن خاتمی خود یکی از همین وسائل می باشد. مگر فراموش کرده ایم که جلائی پور یکی از اصلاح طلبان حکومتی و یکی از طرفداران خاتمی در توضیح نقش اصلاح طلبان حکومتی در "پروژه کلان اصلاحات" گفت "اصلاح طلبان به منزله پلی هستند که امکان همزیستی محافظه کاران و مردم را در درون

انقلاب یعنی سرنگونی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و نظام ظالمانه حاکم می باشند.

واقعیت این است امروز علیرغم همه سرکوبگری های ماشین سرکوب جمهوری اسلامی و علیرغم بساط دار و شکنجه ای که این رژیم بر سر هر کوی و برزن بر پا نموده هر تجمع مردمی خیلی زود به خشونت کشیده شده و طنین شعار های مرگ بر دیکتاتوری، مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی در اکثر حرکات اعتراضی شنیده می شود. در شرایطی که معترضین علیرغم آگاهی به نتایج اعتراض خود از توسل به حاد ترین اشکال اعتراض نیز ابائی نشان نمی دهند به هیچ وجه نمی توان به چنین ادعائی باور داشت که مردم ستمدیده ما که کمرشان در زیر آوار غارت و چپاول نظام حاکم خم شده است خواهان انقلاب نیستند. در شرایطی که خود مناسبات ظالمانه حاکم، خود فقر و نکبت، بیکاری و ظلم و ستم و در یک کلام خود زندگی مردم را به انقلاب فرا می خواند و انقلاب با برجستگی تمام ضرورت خود را در سطح جامعه نشان می دهد، به واقع چگونه می توان به چنین دروغی باور داشت.

اتفاقاً درست در نقطه مقابل این واقعیات است که مرتجعین مبلغ اصلاحات می کوشند با تبلیغات و توهم پراکنی های خود سدی در مقابل حرکات انقلابی مردم ایجاد کنند. وقتیکه خود دوم خردادی ها از زبان ماشاالله شمس الواعظین اصلاحات رانه "فرا رفتن از نظام و آسیب رساندن به آن" بلکه "فرو رفتن در نظام و آسیب شناسی و آسیب زدائی از آن" تعریف می کردند، واضح است که همین ادعا که مردم خواهان انقلاب نمی باشند خود شگردی است جهت "آسیب زدائی" از نظام استثمارگرانه حاکم. همین که هر کدام از اصلاح طلبان حکومتی دست به قلم می برند و یا سخنرانی می کنند یکی از تم های تکراری نوشته ها و صحبتهایشان همانند تاج زاده در مصاحبه با نشریه دانشجویی "باران" این است که "اصلاً این نسل انقلابی نیست" خود نشان می دهد که آنها از چه چیزی وحشت داشته و با چنین احکامی در راه تحقق چه چیزی است که سنگ اندازی می کنند. در این مصاحبه همه کوشش این دو خردادی کهنه کار این

حکومتی را باید هر چه زودتر کفن و دفن نمود تا بوی تعفن اش "همه را متاذی" نکند. این پروژه چه آن زمان و چه اکنون در تقابل با منافع و خواسته‌های مردم ما بوده و تنها کوششی بود و هست برای انحراف مردم از تنها راه نجات خود یعنی انقلاب؛ که وقتیکه پذیرفته شد تازه دنیائی کار برای تدارک و تحقق اش در مقابل نیروهای انقلابی قرار می‌گیرد واقعیت این است که علیرغم همه مشکلاتی که در مقابل پیشبرد امر انقلاب پیروزمند قرار دارد این تنها راه نجات می‌باشد.

و در راس آنها کارگران است که میتوانند این سد و این دیوار نکبت را فرود آورد. به همین دلیل هم آنهایی که در مراسم سخنرانی خاتمی در دانشگاه شعار: "اصلاحات مرد، زنده باد انقلاب" را برافراشته بودند در واقع پاسخ نیروهای آگاه جامعه ما به همه ترفند ها و دسیسه های اصلاح طلبان دروغین دو خردادی را فریاد می‌زنند.

برای درهم کوبیدن نظام حاکم برای متلاشی نمودن مناسبات پوسیده ای که چون "وامپیری" خون آشام تنها با مکیدن خون کارگران و توده های ستمدیده با بر جاست و با توسل به دیکتاتوری و قهر و سرکوب امکان تکامل و رهائی جامعه را سد نموده است، فقط "ضربه های پتک انقلاب" یعنی تلاش برای کسب قدرت سیاسی بوسیله توده های ستمدیده

## دشمن امنیت اجتماعی مدعی ایجاد امنیت در جامعه است

به گزارش روزنامه اعتماد به تاریخ چهارشنبه ۲۰ آذر ۱۳۸۷، طرح تفکیک زنان و مردان در اتوبوس های بین شهری در مسیر قزوین به تهران، تصویب گردید. طرح تفکیک جنسیتی در وسایل نقلیه عمومی اولین بار در اتوبوس های شرکت واحد اتوبوسرانی در اواسط دهه ۶۰ در تهران اعمال شد. اما طرح تفکیک زنان و مردان در اتوبوس های بین شهری تا به حال سابقه نداشته است. به گزارش مطبوعات جمهوری اسلامی طرح تفکیک جنسیتی در اتوبوس های بین شهری در مسیر قزوین به تهران به پیشنهاد و تصمیم فرمانده انتظامی قزوین تصویب گشته و سردار هدایتی فرمانده نیروی انتظامی قزوین در پاسخ به این سوال که "آیا تاکنون مواردی درباره ایجاد مشکلی در اتوبوس ها به پلیس گزارش شده بود که منجر به اجرای این طرح شود؟" می گوید "تاکنون در این زمینه شکایتی را دریافت نکرده ایم. همچنین برای ارتقای سطح امنیت در جامعه نیز نباید منتظر به وجود آمدن مشکلی بود تا اقدام به اجرای طرحی کرد." او در ادامه می گوید: "... پلیس جلسات متعددی را با دانشجویان و پدر و مادرها در دانشگاه در این رابطه داشته و روند اجرای این طرح در حال حاضر مطلوب است."

فرمانده نیروی انتظامی در شرایطی از اجرای مطلوب این طرح سخن می گوید که در عمل اجرای چنین طرحی باعث ایجاد نارضایتی در بین مردم قزوین و اعتراض آنان شده است. اما سردار هدایتی بدون توجه به چنین اعتراضاتی و صرفاً به دلیل ماهیت سرکوبگرانه خود و نیروی زیر فرمانش مدعی شده است که "در این طرح ها همیشه نارضایتی وجود دارند که در ادامه این نارضایتی ها برطرف خواهد شد."

واقعیت این است که طرح جداسازی زنان و مردان در اتوبوس های بین شهری در مسیر قزوین - تهران، همزمان با ادامه ارتقای امنیت اجتماعی در تهران است که به مرحله اجرا در آمده است. طرح ارتقای امنیت اجتماعی از تابستان سال گذشته ۱۳۸۷، در تهران با استقرار گشت های ارشاد در خیابانها شروع شد. طرح سرکوبگرانه ارتقای امنیت اجتماعی برنامه اجرایی نیروی انتظامی بود که در راستای مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی تحت عنوان "طرح جامع عفاف" اجرا شد. مراحل نخستین طرح بیشتر بر پوشش زنان تمرکز داشت و در مراحل بعدی ابتدا جمع آوری معنادان و سپس جمع آوری به اصطلاح ارادل و اوپاش، بازرسی از کارگاهها و فروشگاه های لباس و آرایشگاه های مردانه، عکاسی ها و.. نیز در دستور کار نیروی انتظامی قرار گرفت. اجرای این طرح واکنش های فراوانی به همراه داشته و با اعتراضات زیادی مواجه گشته است و در بسیاری موارد با مقاومت مردم روبرو بوده است.

مردم که در عمل می بینند که عامل اصلی ناامنی خود پاسداران رژیم هستند سوال می کنند که رژیم چرا به فکر ایجاد امنیت در جامعه افتاده و منظور رژیم چه نوع امنیتی است؟ این امنیت را برای چه کسانی می خواهد؟ و بطور روزمره نیز می بینند که تحت پوشش این طرح عملاً جمهوری اسلامی در حال گسترش کنترل خود و خفه کردن هر صدای مخالفی است. رژیم می کوشد با ایجاد فضای رعب و وحشت عملاً پایه های سلطه خود را مستحکم سازد. مردم به خوبی می دانند که ایجاد یک امنیت واقعی به نفع خودشان می باشد و از چنین چیزی هراسی ندارند. بنابر این وقتی که اجرای چنین طرح هایی باعث بوجود آمدن اعتراضات و نارضایتی هایی در میان مردم می شود، این امر قبل از هر چیز نشاندهنده این است که طرح مزبور نه جهت ایجاد امنیت بلکه برای گسترش سرکوب مطرح شده است.

در واقع سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، برخلاف ادعای فرمانده انتظامی قزوین، بدلیل اعتراضات و افزایش نارضایتی های مردم است که دائماً درصدد یافتن راه حل هایی در جهت تشدید کنترل اوضاع اجتماعی هستند. اعمال چنین طرح هایی نشانگر نگرانی ها و تشویش های رژیم و تلاش های او برای مهار کردن تضادها و تنشهای درون جامعه است. تضادهایی که در صورت سر باز کردن سلطه رژیم را مورد حمله قرار خواهد داد. در حقیقت این یک نوع افزایش خشونت و اعمال قدرت از جانب رژیم است از ترس خارج شدن کنترل اوضاع از دست اش. وحشتی که خود را در قالب چنین طرح هایی به نمایش می گذارد. طرح جدا سازی مسافران اتوبوس ها هیچ ربطی به حفظ امنیت این مسافران ندارد بلکه تنها بهانه و اقدامی است برای گسترش سلطه نیروی سرکوب جمهوری اسلامی و کنترل هر چه گسترده تر مردم و پیشگیری از بروز همان مشکلاتی که به قول فرمانده انتظامی قزوین هنوز بوجود نیامده است اما خطر بوجود آمدنش می رود.

سیاست گسترش کنترل جامعه به بهانه ایجاد امنیت اجتماعی نه یک طرح موقت بلکه طرحی است که برای مقابله با مقاومت ها و اعتراضات دائمی مردم مطرح شده و تا زمانی هم که این رژیم منحوس بر سر کار است به شکل های مختلف و به بهانه های گوناگون اجرا خواهد شد. بنابراین تنها راه خلاصی از کنترل پلیسی جمهوری اسلامی همانا مبارزه جهت سرنگونی این دیکتاتوری لجام گسیخته می باشد.

مزدان جمهوری اسلامی در تلاش اند تا با توسل به هر وسیله ای از جمله اسناد ساواک ساخته جهت مخدوش نمودن چهره انقلابیون چریک فدائی و پیشبرد خط ضد انقلابی فوق الذکر گام بردارند.

هدف اصلی رژیم از جعل تاریخ مبارزات مردم ما و قلب حقایق در ارتباط با جانفشانیهها و تلاش های نیرو های مردمی که در دهه ۵۰ در جهت سرنگونی رژیم شاه و رسیدن به آزادی دست به فعالیت انقلابی زدند، و کوشش در جا انداختن تاریخ سراسر دروغی که خود ساخته اند نیز در اساس این است که جوانان مبارز ما را از گنجینه گرانبهای از تجربه که با خون پاک باخته ترین انقلابیون و کمونیستها بدست آمده محروم ساخته و عمر ننگین خود را طولانی تر سازد.

متأسفانه همچون همیشه به دنبال انتشار این کتاب شاهد تلاشهای مذبحخانه ای از طرف افراد و نیروهای معلوم الحالی بودیم که کوشیدند حمله همه جانبه دشمن را کاری تحقیقی جلوه دهند و بیشرمانه تر سعی شد که نویسنده "گمنام امام زمان"، "دلسوز چریک ها" جا زده شود. این عده با وزارت اطلاعاتی هائی چنین برخورد می کنند که خود در توصیف کار چگونگی تاریخ سازی خود نوشته اند: "در این کتاب تلاش شده تا از میان مجموعه اسناد پراکنده ای که عموماً بر بازجویی ها مبتنی است؛ نقشی از سیمای چریکهای فدائی تصویر گردد" و چون خود بخوبی بر این امر آگاه اند که اعترافات زندانی در زیر شکنجه مملو از اطلاعات نادرست می باشد، جهت موجه جلوه دادن این روش مذبوم و کثیف در به اصطلاح تاریخ نویسی، مدعی شده اند که اساساً بدون تکیه بر بازجویی ها و اقرار کسب شده از سوی نیروهای امنیتی که بقول خودشان "در شرایط خاص" (که مفهوم واقعی آن همانا در شرایط بازجویی و اعمال شکنجه می باشد) اخذ شده هر گونه تاریخ نگاری نا دقیق و ناقص می باشد. به این ترتیب آنها پس از اینکه این نوآوری در زمینه تاریخ نگاری را مورد تأیید قرار داده اند با دست چین کردن تکه هائی از بازجویی های رفقای فدائی و برخی گزارشات ساواک، پروژه تاریخ سازی خود را پیش برده و بقول خودشان تاریخ چریکهای فدائی را به رشته تحریر در آورده اند، و بعد هم با وقاحتی که تنها از سربازان گمنام امام زمان یعنی امثال لاجوردی ها، حسین شریعتمداری ها، روح الله حسینی ها و سعید امامی ها ساخته است از دیگرانی که خود در گوشه ای از این جریان نقش داشته اند می خواهند که برای تکمیل این پروژه پا پیش بگذارند.

بنابراین، قبل از هر چیز باید دید که آیا تاریخ نویسی بر اساس اعترافات زیر شکنجه چه معنایی دارد و آیا اساساً می توان اعترافات زیر شکنجه را مبنای

## باز هم در باره "تاریخ" سازی

### شکنجه گران!

فریبرز سنجرى



مرکز بررسی اسناد تاریخی

گمنام امام زمان" می نامید. آنها همان شکنجه گران و تیر خلاص زن هائی هستند که در طول حیات جمهوری اسلامی از هیچ جنایتی در حق مردم ستمدیده ما دریغ نوریده و با کشتار مبارزین "گورستانهای بی مرز" شیار کردند. همین به اصطلاح سربازان گمنام امام زمان هستند که حال به دستور ولی فقیه جنایتکارشان وظیفه تخطئه چهره نیروهای انقلابی و مخدوش کردن سیمای هر عنصر مخالف رژیم را به دوش گرفته اند. **نکته مهمی که در مطالعه این کتاب باید مد نظر گرفته شود این است که امروز در تاریخ سازی دولتی می کوشند چنین جلوه دهند که مبارزات مردم ما که سر انجام به سرنگونی رژیم سلطنت انجامید، از ۱۵ خرداد ۴۲ و با اعتراض خمینی و روحانیت به شاه آغاز شده است. کتابهای دیگری نیز در این زمینه نوشته اند و آخوند ها نیز هر جا فرصت می یابند سعی در جا انداختن این تاریخ می کنند. برای نمونه حائری شیرازی به دروغ در شیراز فریاد می زند که "این روحانیون بودند که جلوی رژیم ایستادند و دانشگاهیان چنین کاری نمی کردند" (خبرگزاری کار ایران ۲۶ آبان ۱۳۸۷). البته مردم ایران می دانند که در صحنه واقعی مبارزه بر علیه دیکتاتوری سلطنت در این دوران اتفاقاً خمینی و دارو دستنه اش کمترین نقش را داشته اند. در این "تاریخ" سازی، مبارزات دهه ۵۰ که با پیشگامی کمونیستهای فدائی پیش رفت و نقشی بزرگ و تاریخی در تاریخ مبارزات مردم ما کسب نمود آماج حمله اصلی قرار دارد و قلم به**

پیش از این در رابطه با کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" که بوسیله "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" در بهار امسال منتشر شده است، بحثی از طرف نگارنده این سطور تحت عنوان "هدف دشمن از" تاریخ نگاری" برای چریکهای فدائی خلق چیست؟" در اتاق پلتاکی چریکهای فدائی ارائه شد. با توجه به حجم زیاد کتاب و گستردگی موضوعات مطرح شده در آن، بررسی تمام و کمال این کتاب که در واقع از طرف وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بر علیه نیروهای مبارز و انقلابی جامعه ما تنظیم و پخش شده است به وقت بیشتری نیازمند است. در اینجا می کوشم بدنبال بحث ارائه شده در پلتاک، زوایای دیگری از کتاب مزبور را مورد توجه قرار داده و به بررسی آنها بپردازم. در ابتدا یادآور شوم که وزارت اطلاعات که از شدت کینه و نفرت مردم و جوانان نسبت به خود آگاه است جهت گمراه کردن خوانندگان به خصوص خوانندگان جوان، کتاب را نه به نام خود بلکه به اسم شخصی به نام محمود نادری منتشر کرده است. "محمود نادری" در میان خیل گسترده قلم به مزدان جمهوری اسلامی نام شناخته شده ای نمی باشد و تاکنون کسی مطلبی را از چنین نامی ندیده و نخوانده است. با این حال از آنجا که کتاب مزبور بر اساس اسناد سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان رژیم سلطنت یعنی ساواک تدوین گشته و این اسناد و گزارشات تنها در اختیار وزارت اطلاعات یعنی ساواک جمهوری اسلامی قرار دارد، روشن است که این نام چه جعلی باشد و چه نباشد بیانگر هویت یکی از مزدوران وزارت اطلاعات می باشد که خمینی دزخیم آنها را "سربازان

روی هوا است و به واقع کتاب فاقد هر گونه سندیتی می باشد. برای نمونه در این کتاب بارها به بازجویی های رفیق شهید بهمن روحی آهنگران استناد شده اما حتی یک برگ از دستخط وی در کتاب درج نشده است. برای رفع این کمبود همواره به بازجویی شفاهی رفیق بهمن اشاره می شود. می دانیم که رفیق بهمن در ۱۷ بهمن سال ۵۴ دستگیر و در ۲۴ بهمن همان سال زیر شکنجه شهید شده است. آیا در حدود ۷ روزی که نامبرده زنده و در زیر شکنجه و بازجویی جلادان شاه قرار داشته هیچ مطلبی روی کاغذ ننوشته است؟ اگر هیچ دستخطی از وی ارائه نداده اند. پس به همان صورتی که قبلا اشاره شد انتظارتان از خواننده این است که هر چه را آنها یعنی "سربازان گمنام امام زمان" از قول وی می گویند، باید بپذیرد.

همچنین باید دانست که وقتی که ریش و قیچی دست رذالت پیشگان وزارت اطلاعات می باشد تعجیبی ندارد که آنجائی هم که دستخطی را به عنوان سند بازجویی رفیقی ارائه می دهند سند جعلی بوده باشد، یعنی خودشان برای زندانی برگ بازجویی درست کرده باشند. برای نمونه برگی که به عنوان بازجویی رفیق بهروز دهقانی ارائه شده کاملا جعلی بوده و تقلبی بودن آن اظهردن الشمس است. از آنجا که دستخط این رفیق از گذشته در سطح جنبش موجود بوده و امضای وی نیز در برخی از نامه هائی که از او تاکنون چاپ شده قابل رویت است اثبات این جعل سهل تر است. از جمله دستخط رفیق بهروز در کتاب جمعه که در سال ۵۸ از سوی احمد شاملو منتشر می شد، ماهی سیاه کوچلو دانا که به کوشش سیروس طاهباز منتشر شده است و در کتاب "برادرم صمد بهرنگی روایت زندگی و مرگ او" که اسد بهرنگی نوشته است درج گردیده است. کسانی که به چنین کتابهایی دسترسی ندارند می توانند دستخط این رفیق را در پیام فدائی ویژه صمد بهرنگی که در شهریور ماه ۱۳۸۲ از سوی چریکهای فدائی خلق منتشر شده ودر سایت سایهکل موجود است نیز ملاحظه نمایند. هر کس می تواند با مقایسه این دستخط با آنچه بنام بازجویی رفیق بهروز دهقانی در این کتاب چاپ شده متوجه شود که نویسندگان کتاب جهت پیشبرد خط ضد انقلابی خود چگونه حتی برگ بازجویی برای خود و به نام دیگران ساخته و امضای خود را نیز به جای امضای رفیق بهروز جا زده اند. در این مورد مشخص همه هدفشان آن بوده که به خیال خود نشان دهند اینکه فدائی ها می گفتند بهروز قفل سکوت بر لب زد و اسرار خلق را حفظ کرد و جان باخت دروغ است و گویا کسی نمی تواند در زیر شکنجه های سازمانهای اطلاعاتی مقاومت نموده و از دادن به قول اینها "تمامی اطلاعات" خود به پلیس خودداری نماید. زهی بیشمرمی!

**در آن و با توجه به شناختی که از شخصیت رفقائی که بازجویی آنها مورد استناد قرار گرفته وجود دارد، نشان می دهد که نویسندگان کتاب هر کجا که خواسته اند به میل خود تغییراتی در متن بازجویی ها داده اند.** به همین دلیل است که آنها در حالیکه در

قبل از هر چیز باید دید که تاریخ نویسی بر اساس اعترافات زیر شکنجه چه معنایی دارد و آیا اساسا می توان اعترافات زیر شکنجه را مبنای شناخت یک جریان سیاسی قرار داد؟ درخیمان وزارت اطلاعات یعنی نویسندگان کتاب به این سوال پاسخ مثبت می دهند چرا که **جنایت و شکنجه در ذات کتیب آنها نهادینه شده است.** اساسا اگر آنها و همپالکی هایشان وهمینطور کسانی که در بساط رژیم می رقصند، غیر از این بگویند تعجب بر انگیز خواهد بود. اما برای هر انسانی که قلبش برای تحقق حقوق اولیه و بدیهی انسانها می تپد، نمی گویم برای رهائی کارگران و زحمتکشان از سلطه ستم طبقاتی، نمی گویم برای برقراری سوسیالیسم و کمونیسم بلکه تنها اگر برابری و آزادی و حقوق اولیه بشر مورد نظر باشد در این صورت هم استناد به اعترافات که در زیر شکنجه اخذ شده، عملی غیر انسانی، غیر اخلاقی و فاقد هر گونه وجاهت حقوقی و قانونی است.

طول صفحات کتاب بارها به بازجویی رفقائی مشخصی استناد می کنند اما هیچ سندی که بیانگر این امر باشد که این حرفها و استنادات واقعا در بازجویی آن رفیق قید شده ارائه نمی دهند. می توان گفت که **در قریب به اتفاق مواردی که نویسندگان کتاب به بازجویی های رفقائی چریک فدائی استناد نموده هیچ سند و دستخطی ارائه نداده. به خیال آنها چون نویسندگان از سربازان گمنام امام زمان می باشد و ولی فقیه جمهوری اسلامی یعنی خامنه ای هم گفته است که: "در کشور امام زمان تقلب وجود ندارد" پس خواننده باید به حرفهای آنها باور کند و بپذیرد که حتما نیازی به ارائه سند نبوده است** به خصوص که به باور نویسندگان کتاب در مملکت امام زمان شک در معصومیت سربازان گمنام امام زمان مثل شک در وجود خود امام زمان بوده و از جرم هائی است که چه در این دنیا و چه در آن دنیا عقوبتهای سختی در بر دارد. البته نویسندگان کتاب دشمن برای رفع این مشکل در پایان کتاب حدود ۲۰ صفحه بازجویی از ۲۰ رفیق فدائی را درج نموده اند ویا این کار به خواننده می گویند باید بپذیری که موارد دیگری هم که به آنها استناد شده حتما عین همین مواردی که گراور شده می باشد و بوسیله نویسندگان کتاب مورد تحریف قرار نگرفته است. که البته اتفاقا همین ها نیز به آشکاری مورد تحریف قرار گرفته اند. اما حتی اگر این ۲۰ صفحه را هم دقیق و مستند بدانیم (که عملا نیستند چون همانطور که اشاره شد در همین ها هم تحریف و جعل صورت گرفته) همه استناد های دیگر نویسندگان

شناخت یک جریان سیاسی قرار داد؟ درخیمان وزارت اطلاعات یعنی نویسندگان کتاب به این سوال پاسخ مثبت می دهند چرا که **جنایت و شکنجه در ذات کتیب آنها نهادینه شده است.** اساسا اگر آنها و همپالکی هایشان وهمینطور کسانی که در بساط رژیم می رقصند، غیر از این بگویند تعجب بر انگیز خواهد بود. اما برای هر انسانی که قلبش برای تحقق حقوق اولیه و بدیهی انسانها می تپد، نمی گویم برای رهائی کارگران و زحمتکشان از سلطه ستم طبقاتی، نمی گویم برای برقراری سوسیالیسم و کمونیسم بلکه تنها اگر برابری و آزادی و حقوق اولیه بشر مورد نظر باشد در این صورت هم استناد به اعترافات که در زیر شکنجه اخذ شده، عملی غیر انسانی، غیر اخلاقی و فاقد هر گونه وجاهت حقوقی و قانونی است. در کشور های پیشرفته غربی که دمکراسی بورژوائی در آنها حاکم است دادگاهها نه تنها چنین اعترافات را مبنای رسیدگی و کار دادرسی خود قرار نمی دهند بلکه بر عکس اگر روشن شود که زندانی یا فرد مورد اتهام به زور و اجبار مبادرت به اعتراف نموده است تنها آن اعترافات را به رسمیت نشناخته و کنار می گذارند بلکه قانونا باید کسی که زندانی را تحت فشار قرار داده تا مجبور به اعتراف نماید تحت محاکمه قرار گیرد. در انگلستان دادگاهها **جدافل تا کنون** به پلیس اجازه نداده اند که مکالمات ضبط شده تلفنی متهم را به مثابه سند به دادگاه ارائه کند چرا که استراق سمع خود عملی غیر قانونی است اما سربازان گمنام امام زمان با وقاحتی که تنها از آنها ساخته است، بازجویی در "شرایط خاص" یعنی در زیر شکنجه های درخیمان چون حسینی ها، عضدی ها، حسین زاده ها، تهرانی ها و رسولی ها را حقیقت محض و اسنادی قابل اتکاء جا می زند و از آن بیشرمانه تر آنها را دستمایه تاریخ نگاری قرار می دهند. بنابراین کسانی که خود اعتراف می کنند که بنیان کارشان بر اعتراف زندانیانی قرار دارد که در زیر شکنجه این اعترافات را بیان کرده اند از همان گام اول خود را رسوا و بی اعتبار نموده و حاصل کارشان از همان برگ اول فاقد هرگونه ارزش و اعتباری است. تازه خود آنها را باید به دلیل چنین گستاخی بیشرمانه ای به محاکمه کشید. حال برای شناخت بیشتر روش کار به اصطلاح تحقیقی دشمنان مردم، باید دید که آیا سربازان گمنام امام زمان به همین اعترافات زیر شکنجه پای بند مانده اند و یا بر عکس با دخل و تصرف در آنها و با قرار دادن برخی کلمات و جملات در متن بازجویی ها تلاش کرده اند همان تکه های بازجویی ارائه شده را آنطور که خود احتیاج داشته اند شکل دهند تا قادر باشند خط ضد انقلابی خود را در مخدوش نمودن چهره رزمندگان فدائی پیش ببرند. **نگاهی به بازجویی های ارائه شده با توجه به خط فکری حاکم بر چریکهای فدائی و مباحثات جاری**

با توجه به مطالب فوق با قاطعیت می توان گفت که حتی آنچه به نام بازجویی رفقای فدائی مورد استناد قرار گرفته بیشتر جعلی و بر اساس تمایل نویسندگان کتاب به رشته تحریر در آمده است و اساسا نمی تواند به عنوان منبع موثقی برای اظهار نظر در مورد دیدگاهها و تاریخ

چریکهای فدائی خلق مورد استناد قرار گیرد. این را به خصوص به آنهایی باید گفت که در جعلی بودن به اصطلاح اسناد ارائه شده شک نمی کنند. اینها فراموش کرده اند دارو دسته حاکم چه بر سر به اصطلاح اسناد سفارت امریکا آوردند. حتما خیلی ها بیاد دارند که در آن جریان هر کس را که می خواستند بد نام کنند با تکیه بر اسنادی که مثلا دانشجویان خط امام آنها را تکه تکه به هم چسبانده بودند، عامل امریکا قلمداد می کردند. اتفاقا حالا پس از کهنه شدن آن داستان برخی از خودی هاشان اساسا سندیت آن اسناد را زیر سوال می برند. امروز آنهایی که بیشرمانه از "دلسوزی" نویسنده این کتاب نسبت به چریکها صحبت کرده و از آن دچار شعف شده اند لاپوشانی می کنند که ساوامای جمهوری اسلامی که این کتاب را تنظیم کرده، همان ارگانی است که در یک دوره در روز روشن نشریه دانشجویی جعل کرده و با پخش آنها در دانشگاهها توجیه دستگیری دانشجویان را مهیا کرد و علیرغم اینکه همه می دانستند این نشریات جعلی هستند، بازهم آن دانشجویان را دستگیر و شکنجه کرده و به زندان محکوم نمود. آخر سند جعل کردن هم یکی از "کسب و کار" های جمهوری اسلامی است که یکی از آخرین نمونه های آن جعل سند دکترا برای علی کردان، وزیر کشور دولت امام زمان می باشد که رسوائی آن هرگز فراموش نمی شود.

جدا از سند سازی های وزارت اطلاعات و جعلی بودن بازجویی ها مسئله دیگری که باید به آن توجه نمود این امر است که زندانی زیر شکنجه همواره چه برای خلاصی از شکنجه و چه به خاطر گمراه کردن دشمن اطلاعات نادرست و دروغ در اختیار بازجو قرار می دهد. برای نمونه در آن سالها رسم این بود که هر کسی را که می گرفتند برای عدم افشای نام رفقایش و کور کردن خط ساواک بخشی از اطلاعات و فعالیتهای خود و یا منبع جزواتی که از وی گرفته بودند را به گردن رفیقی می انداخت که قبلا شهید شده بود و در صورتیکه با توجه به مجموعه روابط اش نمی توانست از نام رفیق شهیدی استفاده کند، در درجه اول از رفیقی که می دانست فراری است، و فعلا دست ساواک به او نمی رسد، نام می برد. برای نمونه رفیق عباس مفتاحی که مقاومت اش در زیر شکنجه های ساواک شهره

عام و خاص بود، در زمان دستگیری و تا مدتها، رفیق جنگیز قبادی را که در آن زمان فراری بود به عنوان مسئول خود نام می برد و از رفیق مسعود احمدزاده که می دانست دستگیر شده است هم به عنوان رفیق تحت مسئولیت اش اسم برده بود. در حالیکه بعد ها روشن شد که خودش

**کیمان**

شماره ۴ - شماره ۱۳۴۸ - شماره ۱۳۴۸  
تیراژ: ۱۳۴۸ - شماره ۱۳۴۸  
تیراژ: ۱۳۴۸ - شماره ۱۳۴۸

مخبر: ...  
مخبر: ...  
مخبر: ...

**گوشه ای از اعترافات جلدان ساواک شاه، اسلاف مزدوران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که چند ماه پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ در روزنامه های آن دوره به چاپ رسید**

**زندانیان تاسر حد مرگ شکنجه میشدند**

اعترافات آرش در دادگاه موی

از کتبه زلفانی و نظری و طریقتی: اوایل مردن بودم آن وقت از آنجا که می توانستیم از آنجا فرار کنیم و از آنجا فرار می کردیم. در آن زمان من و رفیقانم در آنجا بودیم و در آنجا می ماندیم. در آن زمان من و رفیقانم در آنجا بودیم و در آنجا می ماندیم.



فردین دروغزاد

فردین دروغزاد در زندان

فردین دروغزاد در زندان

یکی از بنیان گذاران چریکهای فدائی خلق می باشد. بنابراین بدون توجه به تاکتیک هائی که زندانی برای فریب دشمن بکار می برد، چگونه می توان بازجویی های اسرای یک تشکیلات را مبنای تاریخ نویسی قرار داد. چنین کاری تنها نشاندهنده اوج حماقت کسانی است که شکنجه و خشونت ضد انقلابی در ذهنشان نهادینه شده است و فکر می کنند هر اعتراف زیر شکنجه را می توانند به دیگران به عنوان حقیقت محض جا بزنند. فکر نمی کنم که دیگر نیازی به طرح مثالهای بیشماری که در این زمینه وجود دارد باشد.

درمورد بازجویی ها باید به رذالت دیگری نیز اشاره کنم که در این کتاب به وفور بکار برده شده است، و آن همانا قاطعی کردن اظهارات زندانی که در تاریخ های مختلف و در بازجویی های متفاوت بیان شده، می باشد. اگر تعریفات را که در بازجویی های گراور شده در کتاب انجام شده را نادیده بگیریم و فرض را بر درستی ادعا هایشان بگذاریم نگاه می توان برای نمونه به بازجویی رفیق غفور حسن پور اشاره کرد که در صفحه ۸۹۶ کتاب درج شده تا نشان داده شود که حسن پور این کمونیست پیگیر، خود گفته است که کمونیست نیست! ویا در مورد این رفیق که بزرگترین نقیش را در شکل گیری، سازماندهی و تجهیز گروه جنگل دشت و خونش را ضامن باورهایش کرده چنین جلوه می دهند که وقتیکه در مقابل این سوال قرار می گیرد که چرا عکس های شاه و فرح از متن کتابی که احتمالا در خانه اش پیدا شده پاره شده است. شاه را "علیحضرت" خطاب می کند. هدف نویسنده از درج این صفحه روشن است وی در تلاش است تا به اصطلاح حسن پور را خراب کند.

از آنجا که در این کتاب چهره هر رفیق فدائی را به شکلی خراب می کنند در

مورد رفیق حسن پور با این دلگت بازی می خواهند به خواننده چنین القا کنند که وی خودش را کمونیست نمی دانسته است و از شاه و فرح هم با احترام نام می برده است چنین برخوردی را در مورد رفیق شهید احمد خرم آبادی نیز کرده اند تا اینطور القاء کنند که از قرار چریکها خودشان هم خودشان را کمونیست نمی دانستند! یا به دلیل بی ارادگی وضعف در شرایط بازجویی این امر را انکار و حتی شاه مزدور را "علیحضرت" خطاب می کردند.

در برگی که به عنوان بازجویی از رفیق حسن پور در کتاب چاپ شده دوستان خود را نگوئید معنایش این است که به علت "فعالیتهاى مضره و کمونیستی" از اظهار حقایق خودداری می کنید و حسن پور در پاسخ می گوید که "من کمونیست نیستم و نبودم و نخواهم بود" حال ببینیم که این پاسخ در چه زمانی داده شده است تاریخ بازجویی ۲۳ آذر سال ۴۹ می باشد یعنی درست روز دستگیری رفیق غفور حسن پور که در زمان دستگیری افسر وظیفه بوده و هنوز دقیقا نمی داند که دشمن تا چه حد از وی اطلاعات دارد. و همه تلاش اش این است که همه سر نخ هائی را که ساواک دارد را شناخته و کور سازد. در چنین شرایطی معلوم است که او نباید هم سینه سپر کرده و بگوید من یک کمونیست هستم. برای اطلاع رفقا باید بگویم که حسن پور در ۲۳ آذر ۴۹ دستگیر شد و رفقای شهر و رابطین کوه که وی آنها را می شناخت در حدود ۱۱ تا ۱۳ بهمن هنوز علنا داشتند فعالیت می کردند و هیچکدام دستگیر نشده بودند آیا این خود حد و مدت طولانی مقاومت این رفیق را نشان نمی دهد؟

بدون شک هر رفیق انقلابی در بازجویی می کوشد که خود را با اطلاعات دشمن انطباق دهد. بنابراین احمقانه است که از کسی که هنوز بازجو، اطلاعی از وی ندارد و یا خود وی از حد اطلاعات بازجو بی اطلاع است انتظار داشت که در روز اول بازجویی همان برخوردی را داشته باشد که بعدا و پس از روشن شدن پرونده در پیش می گیرد. اما نویسنده کتاب که به دلیل شغل نا شریف اش یعنی کار در وزارت جهنمی اطلاعات به این امور آگاه است واما خواننده خود را ناآگاه تصور کرده است، برای خراب کردن رفیق حسن پور به چنین ترفند رذیلانه ای متوسل شده است.

ترفند مشابهی را جهت ضعیف جلوه دادن رفیق کبیر مسعود احمدزاده در زیر شکنجه و بازجویی به کار برده اند. بازجویی مسعود در اوین که چند هفته پس از دستگیری اش و در شرایطی که بازجویان ساواک این رفیق را در جریان اعترافات دیگران قرار داده بودند انجام شده، در این کتاب به حساب بازجویی روز اول و اعترافات وی جا زده شده است. واقعیت این است که رفیق

رفیق مناف فلکی با توجه به زنده بودن رفقائی که با وی در یک دادگاه محاکمه می شدند و شاهد زنده دفاع ایدئولوژیک مناف در بیدادگاه شاه یعنی دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در مقابل رژیم شاهنشاهی بودند به وضوح می توان نشان داد. و یا باید در مورد رفیق علیرضا نابدل توضیح داد که چگونه نویسنده حتی اشاره ای به برخورد قهرمانانه این رفیق که برای ندادن اطلاعات به دشمن خود را از طبقه سوم بیمارستان شهرپانی به بیرون پرتاب کرد نمی کند ولی به هر ترتیبی سعی در خراب کردن چهره او می کند. جالب است توجه کنیم که در کتاب دیگری که به نام "نهضت امام خمینی" از طرف وزارت اطلاعات تحت نام سید حمید روحانی(زیارتی) نامی منتشر شده است باز برای خراب کردن رفیق احمد خرم آبادی تلاش شده است. اجازه دهید توجه شما را در این مورد به سند سازی وزارت اطلاعات جلب کنم. در سندی که به عنوان گزارش ساواک در صفحه ۱۲۲۲ کتاب مزبور چاپ کرده اند آمده است که "مجتبی خرم آبادی" در دادگاه "در مرحله آخرین دفاع وفاداری خود را نسبت به شاهنشاه آریامهر و میهن اعلام" نمود. توجه کنید گزارش ساواک در مورد احمد خرم آبادی است اما در به اصطلاح سند وزارت اطلاعات نوشته شده "مجتبی خرم آبادی". در حالی که مجتبی در هنگامیکه رفیق احمد خرم آبادی در بیدادگاه رژیم شاه محاکمه می شد آزاد بوده و بدون هیچگونه ارتباطی با چریکهای فدائی خلق زندگی خود را می کرد. از آنجا که مجتبی بعد ها به جنبش مسلحانه پیوست و در سال ۵۲ در یک درگیری نابرابر شهید شد روشن است که سند سازان که الزاما باید از ماموران وزارت اطلاعات باشند، به اشتباه نام مجتبی را به جای نام برادرش نوشته اند وگرنه چنین اشتباهی از ساواک نمی توانست سر بزند که نام احمد خرم آبادی که در حضورش بود را مجتبی قید کند. این اشتباه سربرازان گمنام امام زمان است که حال که دو برادر شهید شده اند در سند سازی خود نام آنها را به اشتباه به جای هم بکار برده اند. آیا همین مورد از سند سازی، خود بیانگر آن نیست که اظهار ندامت های ادعا شده در کجا و بوسیله چه کسانی جعل شده است؟ در مورد اینکه چرا دژخیمان وزارت اطلاعات اینقدر اصرار دارند که نام احمد خرم آبادی را خراب کنند هم باید دانست که نام ای که رفیق احمد خرم آبادی برای مادرش رفیق عزت غروی نوشته است در آن سالها در سطح جنبش توزیع شده و یکی از با احساس ترین و موثر ترین نامه هائی بود که در جلب نظر مردم به جنبش مسلحانه موثر بود. حال کتاب دشمن می کوشد با چهره ای که از احمد خرم آبادی می سازد این نامه را جعلی و کار خودچریکهای فدائی آنهم برای گول زدن مادر غروی و جلب وی به سازمان جلوه دهد. این بی شرمی تنها از سازمان

می کنند. بنابراین اگر کسی می خواهد درکی عینی و واقعی از یک مبارز داشته باشد باید کل پروسه مبارزاتی وی را در نظر بگیرد. در این صورت خواهد دید که چرا برخی از رفقا که در بازجویی در لحظاتی مقاومت مورد انتظار را نداشته اند بیدادگاه های رژیم را به صحنه محاکمه خود او تبدیل نمودند در حالیکه می دانستند که

**جوانان ما به خوبی می دانند که اساس کار دست اندرکاران وزارت اطلاعات در این کتاب نه انجام یک کار تحقیقی است و نه قصد آنها تاریخ نویسی برای چریکهای فدائی خلق می باشد، بلکه آنها در تلاش اند تا با تحریف تاریخ مردم ما از طریق جعل تاریخ چریکهای فدائی خلق، تاریخ ساخته شده خود را به مردم قالب کرده و جوانان را از هر گونه مبارزه انقلابی و هر گونه کار تشکیلاتی باز دارند و اجازه ندهند که گذشته چراغ راه آینده گردد.**

چنین دفاعیاتی نتیجه ای جز اعدام در بر ندارد. بنابراین همواره باید این درس را در نظر گرفت که افراد را باید در پروسه فعالیت و زندگیشان در نظر گرفت تا به شناختی واقعی از آنها دست یافت. یکی دیگر از شکرده های کتیف کتاب دشمن جهت خراب کردن انقلابیون این است که نویسنده می کوشد با چاپ نامه هائی به خواننده اطلاع دهد که برخی از رفقا برای نجات جان خود اظهار پشیمانی کرده اند. گرچه ما تا کنون با تکیه بر فاکتهای غیر قابل انکار نشان داده ایم که اسناد ادعائی درج شده در کتاب دشمن فاقد سندیت بوده و نویسنده هر کجا لازم داشته جهت پیشبرد خط خود سندیت ساخته یا جعل کرده است، اما در رابطه با رفقا احمد خرم آبادی، علیرضا نابدل و مناف فلکی باید با قاطعیت تاکید کنم که اگر چنین رفقائی در بیدادگاه های شاه چنین اظهار پشیمانی هائی کرده بودند، هرگز اعدام نمی شدند. در آن سالها تنها کافی بود که فردی انقلاب سفید شاه و اصلاحات ارضی را مورد تأیید قرار دهد تا از تخفیف های اساسی در مدت محکومیت اش برخوردار شود. بماند به اینکه کسی نامه پشیمانی بنویسد. ولی به جای این که در محکومیت وی تخفیف قائل شوند اعدامش هم بکنند! بنابراین چنین تهمت ها و سند سازیهای کوچکترین تأثیری در خدشه دارکردن نام این رفقا نمی تواند ایجاد کند. بناچار غرض ورزی نویسندگان کتاب را در قبال

مسعود در اوائل مرداد سال ۵۰ بوسیله شهرپانی و نه ساواک دستگیر شد و در شهرپانی روز های متوالی شکنجه شد اما سرسختانه مقاومت نمود و اطلاعاتی در اختیار بازجویانش قرار نداد. پشت وی را کاملا سوزانده بودند و رفیق حمید توکلی که در زمان شکنجه رفیق مسعود در اتاقی که نزدیک اتاق بازجویی مسعود قرار داشته محبوس بود بعد ها در اوین گفت: یکبار که تعداد شلاق هائی که به وی می زدند را شمرده بود تنها در آن بار حدود ۶۰۰ شلاق به وی زده بودند حالا شما خود قضاوت کنید که چه درجه رذالتی لازم است تا چنین رفیقی را فردی ضعیف جلوه دهند و بگویند که او شماره تلفن خانه رفیق قبادی را و آدرس خانه دیگری را لو داده است. اتفاقا در صفحات دیگری از کتاب، خودشان اعتراف می کنند که مسعود شماره تلفن خانه ای را گفته که ماهها پیش تخلیه شده بوده و از این طریق دشمن به هیچ کس دست نیافته است و آدرس خانه ای را به شکنجه گران خود داده که خود می دانسته در آنجا تله انفجاری کار گذاشته شده بوده. به واقع لحظه ای به این بیندیشید که این رفیق باید از چه جسارت و شجاعت و اراده انقلابی قوی ای برخوردار باشد که در زیر شکنجه هم دشمن را به سوی تله مرگ هدایت می کند.

نویسندگان کتاب با درج اطلاعاتی که ادعا می شود فلان رفیق در اختیار بازجو قرار داده است و یا حتی چاپ اظهار پشیمانی رفیقی که اساسا خود آن نوشته ممکن است جعل و دروغ باشد می کوشند رفقائی را خراب و خط ضد انقلابی خود را پیش ببرند. بنابراین اجازه دهید که از زاویه دیگری هم به بازجویی زیر شکنجه بپردازیم. تا این موضوع هم روشن شود که نمی توان شخصیت یک انقلابی را به هیچ وجه در محدوده چگونگی مقاومت او در زیر شکنجه خلاصه نمود. تجربه نشان داده است که مبارزین عکس العمل های مختلفی در مقابل شکنجه از خود بروز می دهند. برخی سرسختانه می ایستند و چیزی نمی گویند تا بازجو مجبور شود گوشه هائی از اطلاعات خود را باز گو نماید. آنها سپس در همین چارچوب بازجویی پس می دهند. برخی در زیر فشار شکنجه و برای خلاصی از اذیت و آزار شرایط بازجویی، اطلاعاتی در اختیار بازجو قرار می دهند. اما دوران بازجویی گر چه یکی از حوزه هائی است که در شناخت هر انقلابی اهمیت دارد اما تنها عامل نبوده و نباید و نمی توان شخصیت یک انقلابی را صرفا با این عامل سنجید. چون تجربه نشان داده که رفقائی که در جریان بازجویی از عهده کامل شکنجه بر نمی آیند و تا حدی ضعف نشان می دهند در خیلی از مواقع دوباره روحیه خود را باز یافته و در پروسه های بعدی که زندانی در پیش دارد مثل دادگاه و زندگی جمعی در زندان و یا پس از آزادی از زندان، قاطعانه به مبارزه ادامه داده و از باور های خود دفاع



می دانند که اساس کار دست اندرکاران وزارت اطلاعات در این کتاب نه انجام یک کار تحقیقی است و نه قصد آنها تاریخ نویسی برای چریکهای فدائی خلق می باشد، بلکه آنها در تلاش اند تا با تحریف تاریخ مردم ما از طریق جعل تاریخ چریکهای فدائی خلق، تاریخ ساخته شده خود را به مردم قالب کرده و جوانان را از هر گونه مبارزه انقلابی و هر گونه کار تشکیلاتی باز دارند و اجازه ندهند که گذشته چراغ راه آینده گردد.

۲۰ آذر ۱۳۸۷ - ۱۰ دسامبر ۲۰۰۸

سالها ی سیاه سلطه دیکتاتوری سلطنت را کمرنگ و مخدوش سازند به کسانی که آن کتاب را کاری تحقیقی جلوه می دهند گفت که شما با کار تحقیقی خواندن دروغها و اراجیف وزارت اطلاعات خاک به چشم جوانان این مملکت می پاشید. باید به آنها گفت که شما بار دیگر به همگان نشان می دهید که جز در جهت طولانی تر کردن سلطه دیکتاتوری حاکم گامی بر نمی دارید. هر چند که البته از کسانی که همواره نشان داده اند جز پایوسی قدرت حاکم بودن نقشی ندارند، این رذالت امری طبیعی و بدیهی است. اما بر عکس این تلاش های مغرضانه، جوانان ما به خوبی

دهندگان برنامه هويت برای بی هويت کردن مبارزين ساخته است. اما در همین جا باید گفت که نام پر آوازه این رفقا هرگز از یاد ها فراموش نشده و چنین تلاشهای مذبوحانه ای هرگز عظمت بر خوردهای انقلابی شهدای ما در مقابل دشمنان توده ها را خدشه دار نخواهد ساخت و جز رسوائی هر چه بیشتر حاصلی برای رژیم دار و شکنجه نخواهد داشت.

در خاتمه لازم است با تاکید بر تلاش مذبوحانه نویسندگان کتاب دشمن که می کوشند تاریخ چریکهای فدائی خلق را تحریف و نقش بزرگ و انقلابی این جریان در تغییر فضای سیاسی جامعه در آن

## سه فرماندار ایالتی و یک ماجرای رسوا کننده

در جوامع سرمایه داری که انباشت پول و ثروت از طریق استثمار هر چه بیشتر کارگران و زحمتکشان و چپاول ارزش اضافه کار آن ها صورت می پذیرد، همچون هر جامعه طبقاتی دیگر، بوروکراسی دولتی یکی از وسائل تداوم این سلطه استثمارگرانه می باشد. بوروکرات هائی که به خدمت در دولت های حامی سرمایه داران در می آیند، از طریق رشوه گرفتن و رشوه دادن در حفظ و بسط منافع کمپانی های بزرگ و پیشبرد اهداف سرمایه داری جهانی کوشیده و در این جایگاه نه تنها توبره خود را پر می سازند بلکه در آینده به عنوان مدیران و مشاوران کارخانه ها و کمپانی های بزرگ، از حقوق و مزایای کلانی برخوردار می شوند.

اکثر قریب به اتفاق زد و بند های سیاسی، نشست و برخاست ها و توافق ها، بر مبنای قوانین ننوشته شده ای صورت می پذیرند که سیاستمداران با تجربه آن ها را بدعت گذاشته اند و سیاستمداران تازه از راه رسیده، آن ها را پذیرفته و اجرا می کنند. اما هر از چند وقتی کسانی پیدا میشوند که بنا بر دلایلی این حد اقل ها را رعایت نکرده و با طمع زیاد و حریص بودن نا به جای خود، موقعیت دیگران را به خطر می اندازند. در نتیجه هر از چند وقتی یک از این افراد، مورد غضب بورژوازی قرار میگیرد و در روزنامه ها و رادیو و تلویزیون ها به صلابه کشیده میشود. این در حالی است که بورژوازی هیچ وقت ابائی از محاکمه چنین عناصری نداشته و می داند که با این کار، هیچ گاه کل نظام سرمایه داری به خطر نمی افتد.

این روز ها، یکی از افراد مغضوب بورژوازی آمریکا، فرماندار ۵۲ ساله ایالت ایلینوی، راد بلاگویچ است که به اتهام درخواست رشوه کلان برای پر کردن کرسی سنائی که توسط باراک اوباما خالی شده بود با گذاشتن وثیقه ۴۵۰۰ دلاری از زندان آزاد شده است. راد بلاگویچ چهارمین فرماندار ایالت ایلینوی است که تا به حال به زندان افتاده است! اگر چه محاکمه او به خاطر نزدیکی با باراک اوباما، رئیس جمهور منتخب آمریکا هنوز شروع نشده، ولی در مکالمه های تلفنی وی که توسط مامورین دادستانی ضبط شده، او موقعیت "انتصاب یک کاندیدی سنا" را برای خود به داشتن "تخم مرغ طلائی" تشبیه کرده است و از قبل آن خواستار شغل های پر درآمدی برای خود و همسرش در کابینه آینده باراک اوباما شده است. در مکالماتی که از وی ضبط شده، نامبرده تاکید داشته که در غیر این صورت، او این سمت را به کسی که بیشترین "کمک مالی" را به او بپردازد خواهد داد!

در واقع، بعد از خالی شدن هر کرسی سنا به علت مرگ یا استعفای یکی از اعضای آن، فرماندار هر ایالتی، به عنوان با نفوذ ترین فرد دولتی آن ایالت، این حق را دارد که با سلیقه شخصی خود، فردی را به سمت سناتوری انتصاب کرده و تا پایان دوره خدمت نفر قبلی، به کنگره بفرستد. این انتصاب باعث خواهد شد که فرد مذکور با داشتن حمایت فرماندار و همچنین با کسب تجربه در عمل، بر رقبای انتخاباتی آینده نیز فائق آید. در همین راستا، دیوید پترسون، فرماندار ایالت نیویورک قرار است که کارولین کندی، دختر جان کندی، رئیس جمهور سابق آمریکا را به جای سناتور هیلاری کلینتون که در کابینه جدید به سمت وزیر امور خارجه انتخاب شده، به عنوان سناتور نیویورک به کنگره بفرستد.

از طرف دیگر، چون سناتور جوزف بایدن که به عنوان معاون رئیس جمهور انتخاب شده، بزودی مجبور است از سمت سناتوری خود استعفا دهد، روت ان مینر، فرماندار ایالت دلوور قرار است که تد کافمن، رئیس دفتر کنونی بایدن را تا سال ۲۰۱۰ به عنوان سناتور دلوور به کنگره روانه سازد تا در آن زمان یعنی در سال ۲۰۱۰ پسر جو بایدن، بیو بایدن که هم اکنون در ارتش آمریکا در عراق میجنگد فرصت پیدا کند که با کنار رفتن تد کافمن، در انتخابات شرکت کرده و به عنوان سناتور جدید دلوور بر کرسی پدر بنشیند.

با دانستن این مطالب، معلوم میشود که دیوید پترسون، فرماندار ایالت نیویورک و روت ان مینر، فرماندار ایالت دلوور در گذاشتن قرار و مدار ها با سرمداران حزبی به راحتی با آن ها کنار آمده اند و تنها راد بلاگویچ فرماندار ایالت ایلینوی بوده است که با تقاضا های "غیر قابل قبول" خود خشم رهبران حزبی را برانگیخته و به همین دلیل هم مورد غضب آن ها واقع شده است. **پرویز امیری**



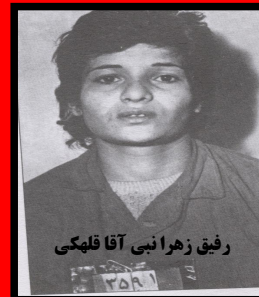
رفیق گلرخ مهدوی



رفیق فاطمه نهانی

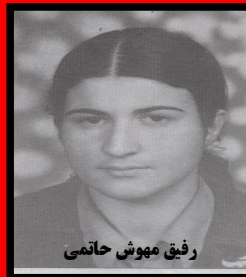


رفیق مریم شاهی



رفیق زهرا نبی آقا فلهکی

## تلاشی عبث برای مخدوش کردن نقش و چهره زنان چریک فدائی!\*



رفیق مهوش حانمی



رفیق نسرین آقا



رفیق طاهره خرم



رفیق پروین زه انجم

ساخته: زن چادر چاقچوری و بی اراده و ناتوانی که دنباله رو مرد است.

زنان چریک چهره متفاوتی از زن را به ما نشان دادند. زن چریک فدایی به جامعه نشان داد که یک زن با خصوصیات واقعاً انسانی، زنی است آزاد و مستقل، زنی آگاه، زنی مبارز و انقلابی ای جسور. این زن، نقشش بر پیشانی تاریخ انقلابی معاصر ماند. و برای نسلها و نسلها خواهد ماند و تأثیر خواهد گذاشت، زنی که الگوی مبارزاتی صدها و هزاران دختر جوان انقلاب ۵۷ شد. دخترانی که در زندانهای دهه ۶۰ حماسه ها آفریدند، از زنان چریک دهه ۵۰ آموخته بودند که چگونه باید زیست، که ارزش زن به آگاهی اش، به عمل انقلابی اش و نقشی است که در جامعه ایفا می کند.

اما هدف اصلی دشمن، که اینقدر برایش سخت تلاش می کند و نیرو می گذارد، این است که با هر روشی که می شناسد به مبارزه با این نقش تاریخی زنان چریک برود. چرا که زنی با این خصوصیات والا برای امنیت نظام استعمارگرانه آنها خطرناک است. به همین دلیل در کتاب فوق، رژیم بطور مذبحخانه ای تلاش کرده که شهرت انقلابی و محبوبیت رفقای زن را (که به عنوان پاکترین و آگاه ترین و بهترین فرزندان خلق در جامعه شناخته شده اند) خدشه دار کند و با القاء تصویری از روابط جنسی و بی بندوباری های اخلاقی در ذهن خواننده کتاب تصویر زن زنده زن چریک فدائی یعنی زن کمونیست را مخدوش سازد.

دشمن (به طرز مسخره ای) تلاش کرده که در ذهن خواننده کتاب این تصور را ایجاد کند که گویا دخترها (و همینطور پسرها) نه برای تحقق آرمان های انقلابی و سوسیالیستی اشان، بلکه دنبال روابط عاشقانه و غیره به مبارزه کشیده شدند، و وارد این تشکیلات شدند.

اما مگر این رفقا در زندگی عادی و غیرسیاسی نمی توانستند دوست پسر داشته باشند؟ و یا ازدواج کنند؟ چرا این رفقا زندگی راحت و آسایش زندگی عادی را رها کنند و برون توئی خانه های تیمی؟ مگر مجبور بودند که برای رابطه گرفتن برون چریک بشوند؟ آن زمان (زمان شاه) محدودیت زیادی از نظر روابط زن و مرد وجود نداشت. دوست پسر داشتن و طلاق گرفتن و دوباره ازدواج کردن و ... رایج بود. بخصوص برای رفقای که از خانواده های طبقه متوسط بودند، تحصیلکرده بودند و اگر می رفتند دنبال زندگی

اولین بار که کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" که اخیراً وزارت اطلاعات منتشر کرده را باز کردم، بطور پراکنده از روی لیست اسامی (در انتهای کتاب) به صفحاتی رجوع کردم که در مورد رفقای بود که در سال ۵۷ در مورد زندگی سراسر مبارزه و قهرمانی های آنها می خواندیم و با الهام از آنها هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق و یا کلاً کمونیست شده بودیم؛ بخصوص رفقای زن. در همین نگاه گذرا متوجه شدم که کتاب دشمن علاوه بر تمام سم پاشی ها و جهت گیریهای ضد انقلابی با روحیه ای کاملاً زن ستیزانه نوشته شده است؛ امری که در حین مطالعه کتاب کاملاً بر من اثبات گردید. یکی از نکات برجسته ای که با مطالعه کتاب نظرم را جلب کرد این بود که چطور رژیم تلاش کرده که بطور مذبحخانه چهره رفقای زنی که در صفوف چریکهای فدائی می جنگیدند را از نظر اخلاقی و شخصیتی خدشه دار کند. هر جا که از رفقای زن صحبت شده، عمال رژیم بر اساس فرهنگ کنیف مذهبی مردسالارانه خودشان، در لافاه و یا حتی بطور مستقیم به مسائل جنسی اشاره کرده اند و زندگی شخصی رفقا و روابط رفقای زن و مرد را از نظر اخلاقی زیر سوال برده اند. و با شیوه خاص فرهنگ لمپنی حزب الهی خود تلاش کرده اند که اینطور به خواننده القا کنند که گویا این رفقا به دنبال ماجراجویی های عاشقانه وارد سیاست و یا این تشکیلات انقلابی می شدند. این موضوع گرچه با فرهنگ زن ستیزان حاکم انطباق دارد، ولی در هر حال شدیداً تفرانگیز است و خود کافی ست تا نشان دهد که آبشخور نویسنده یا نویسندگان آن در کجاست.

### حال سوال اینجاست که این کار چه اهمیتی برای رژیم دارد که اینگونه با تلاش فراوان، نیرو گذاشته که چهره رفقای زن را از نظر اخلاقی و فرهنگی خدشه دار کند؟

مهمترین هدف این کار دشمن، به این واقعیت برمی گردد که زنان چریک برای اولین بار در تاریخ مبارزات معاصر کشور ما (و حتی کشورهای منطقه) نقش مهمی در نشان دادن استقلال و قدرت اراده زن داشتند. نقش مهم زنان چریک این بود که یکبار و برای همیشه، مهر باطل زدند به آن چهره ای که انواع فرهنگهای ارتجاعی بورژوازی و فئودالی از زن در ایران ساخته بود. زنان چریک فدایی مهر باطل زدند به آن چهره ای که رژیم شاه از زن ساخته بود؛ زن مصرفی و برده بورژوازی. حقیقتاً زن چریک فدایی مهر باطل زد به چهره ای که فرهنگ ارتجاعی اسلامی از زن



رژیم تلاش کرده چنین تصویری را در ذهن خواننده کتاب القا کند که گویا رفقای زن، زنانی بی اراده بودند و تنها در ارتباط با مردها با سوسیالیسم آشنا می شدند. و یا اصلاً با سوسیالیسم هم آشنا نمی شدند و فقط دنباله رو بودند و دنبال مردها می رفتند و آخرش هم بدون آنکه بدانند چکار دارند می کنند، می شدند "پوشش" مردها.

حالا چطور یک "پوشش" بی اراده که دنبال روابط عاشقانه است، می تواند به چنان زن دلیری تبدیل شود که رژیم شاه از او اینقدر وحشت داشت و حالا رژیم جمهوری اسلامی هم حتی از نام او وحشت دارد و اینقدر برایش مهم است که سعی کرده چهره او را خدشه دار کند؟

واقعیت این است که رژیم ضد خلقی و رسوای جمهوری اسلامی که تا بدین حد مورد تنفر و آماج خشم مردم ما قرار دارد، از این هراسناک است که جوانان آگاه امروز مثل جوانان انقلابی دهه ۵۰ و ۶۰، آن زنان چریک را الگوی خود قرار بدهند و وارد مبارزه با رژیم بشوند.

واقعیت این است که خود رفقای زن انسانهای آگاه و انقلابی بودند و برخلاف ادعا و با تلقینات این کتاب، دنباله روی مردها نبودند. برعکس آن رفقای دختر، مثل رفقای پسر، آگاهترین عناصر نسل جوان روشنفکر انقلابی بودند. آنها زندگی معمولی را کنار گذاشتند و به عنوان مارکسیست-لنینیست های مبارز به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیوستند و الگوهایی شدند برای جوانان و بخصوص دختران آگاه و مبارز نسلهای آینده و خاطره شان و تجربه شان برای همیشه در تاریخ مردم ما باقی خواهد ماند.

رژیم آرزو دارد که این چهره انقلابی زن چریک فدایی (چهره ای که وارد فرهنگ چپ انقلابی ایران و فرهنگ جامعه شد و همانطور که روی نسل انقلابی ۵۷ و دهه ۶۰ تأثیر گذاشت، نسل آگاه مبارز امروز هم از آن تأثیر خواهد گرفت) را خدشه دار و نابود کند. یعنی جمهوری اسلامی تلاشی را که رژیم شاه و ساواک آن نتوانست عملی کند، از نیمه راه دنبال کرده است. اما دشمن این آرزو را به گور خواهد برد. همانطور که رژیم شاه این آرزو را به گور برد.

نقش زنان چریک، نقش این زنان کمونیست واقعی در بیدار کردن دختران جوان نسلهای جوان حتی در آینده نیز همچنان ادامه خواهد داشت.

*\*- مطلب فوق متن سخنرانی ای می باشد که از طرف رفیق سهیلا دهماسی در تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۸ در اتاق چریکهای فدایی خلق در پلناک ارائه شد. جهت اطلاع خوانندگان این سخنرانی با برخی تغییرات جزئی از صورت گفتار به نوشتار درآمده است.*

عادی، از پول و آسایش و بدست آوردن نیازهای زندگی معمولی کمبودی نداشتند.

اما واقعیت این است که این رفقا، برعکس، از تمام لذتهای زندگی معمولی دست کشیدند. از ازدواج کردن، بچه دار شدن، از تمام آزادیهای معمولی در زندگی عادی دست کشیدند. با اینکه اکثر آنها از باهوش ترین و کوشاترین دانش آموزان و دانشجویان و رتبه های بالای کنکور بودند و می توانستند آسوده ترین زندگی ها را داشته باشند، همه را رها کردند و زندگی شخصی اشان را فدای مبارزه برای آزاد کردن جامعه از ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی کردند.

یک مثال بزنم از تلاش رژیم برای وارونه نشان دادن حقایق. به عنوان مثال رژیم میحی را تحت عنوان "ازدواج تاکتیکی" مطرح کرده و در صفحه ۵۸۶ گفته است: "یکی از تاکتیکهای شناخته شده سازمان در بهره برداری از روابط قاموسی برای پیشبرد امر تشکیلاتی، ازدواج تاکتیکی بود... ازدواج تاکتیکی (و نه ازدواج قلبی) صورت پیشرفته تر بهره برداری از مناسبات خانوادگی در امر روابط تشکیلاتی است...."

در این زمینه، یکی از مثالهایی که رژیم زده، ازدواج زهرا آقا نبی قلهکی و علیرضا شهاب رضوی است.

اتفاقاً در مورد این رفقا بنا به گفته هم بندی هایشان، آندو خیلی هم همدیگر را دوست داشتند و ازدواجشان بر مبنای عشق متقابل بود. در صفحه ۸۶ کتاب داد بیداد (که کتابی است که با اجازة رژیم در ایران چاپ شد) از قول یکی از همبندی های زهرا آقا نبی قلهکی این طور گفته شده: "وقتی زری از عشق عمیقش به همسرش می گفت، انگار فضای سلول لطیف و تازه می شد." خوب، دو نفر با عشق با یکدیگر ازدواج می کنند و در پروسه ای بعداً به سازمان می پیوندند. کجای این کار "استفاده از روابط قاموسی" یا ناموسی!! برای پیش برد امر تشکیلاتی است؟

ما می دانیم که در زمان مورد اشاره کتاب بخاطر ضروریات مبارزه انقلابی یک نوع عادی سازی، اجباراً در زندگی مخفی رفقا باید بکار برده میشد. مثلاً وقتی رفقای می خواستند خانه ای اجاره کنند، از نظر امنیتی درست تر بود که وانمود کنند زن و شوهر هستند، خانواده هستند. بنابراین، زن و مرد چریک، هر دو آگاهانه و با اراده انقلابی خود وارد مبارزه می شدند. مثل همه عرصه های واقعی زندگی، در مبارزه نیز زن و مرد آگاه مبارز در کنار هم هستند و کاملاً برابر هستند.

متأسفانه برخی از کسانی هم که زمانی خودشان هوادار گروه های سیاسی در دهه ۶۰ بودند، حالا که گذر زمان با آن روزها فاصله انداخته و خودشان هم در خارج از کشور قرار گرفته اند، چنین ادعا هائی را گاه طرح می کنند و همانطور که رژیم در این کتاب تلاش کرده، میگویند که "پوشش" بودند برای مردها. با این گفته آنها نیز به تبلیغات ارتجاعی طبقه حاکم کرنش کرده و در واقع زن را موجودی ضعیف به حساب می آورند. اگر به خود واقعیت رجوع کنیم، باید پرسید که چرا نمیگویند رفیق مرد "پوشش" بود برای رفیق زن؟ اتفاقاً همه می دانند که به یک زن تنها خانه اجاره نمی دادند! یعنی اگر این موضوع "پوشش" را که غیر واقعی است، قبول کنیم، پس مردان انقلابی پوشش زنان انقلابی بودند!! ولی آیا اصلاً طرح موضع "پوشش" درست است؟

در دوره ای که در دهه ۶۰ دستگیری ها شروع شده بود و سگهای رژیم در کوچه و خیابان در شکار جوانها بودند، هر دختری که تنها در خیابان بود همانقدر در خطر قرار داشت که پسرها بودند. یک پوشش خوب این بود که ما دخترها با چادر مشکی بیرون می رفتیم و با یک پسر همراه می بودیم. به این طریق بهتر می توانستیم حزب الهی ها را گول بزنیم. خوب، حالا باید بگویم که رفیق پسر هم "پوشش" رفیق دختر بود؟ نه، زن و مرد انقلابی دوش به دوش هم فعالیت می کنند و هر کدام بر حسب قابلیت ها و در ارتباط با مسایل مختلف زندگی اجتماعی وظایفی بدوش می گیرند.

## طشت رسوایی وزارت اطلاعات، از بام بر زمین افتاد!



کننده جلسه مشخصاً نشان داد که تا چه اندازه در اداره اطاق مهارت و توانایی دارد که یک نمونه چشمگیر این امر، بخش ویدئو کلیپ هایی بود که در طول برنامه نیز در زمانهای مناسب و بموقع نشان داده شد که حسن سلیقه و مهارت اداره کننده گان جلسه را نشان می داد.

در شروع برنامه، بخشی از فیلم "رفیق مادر" که در باره زندگی و مبارزات مادر شایگان ساخته شده بخش گردید و پس از توضیح و یاد آوری مسئول جلسه نسبت به مراعات نظم و مقررات جلسه، از رفیق سنجرى دعوت شد تا به سخنرانی خود بپردازند. اما در این هنگام بغلت بوحود آمدن مشکل فنی صدای سخنران مرتب قطع و وصل شد. معلوم شد که عوامل وزارت اطلاعات که از افشای تاریخ سازی فلاپیشان وحشت دارند به ایجاد اختلال در کامپیوتر رفیق سخن ران پرداخته و می کوشند از سخنرانی جلوگیری نمایند. با ابتکاراتی به هر حال جلسه موفق به شنیدن صدای سخنران شد ولی کوشش عوامل وزارت اطلاعات برای اخلال در اتاق در تمام طول جلسه ادامه یافت تا آنجا که سخنران مجبور شد در بخش آخر از طریق تلفن با شرکت کنندگان در اتاق صحبت کند. خلاقیت مسئول آن شب در اینجا نیز حالب بود که با بخش ویدئو کلیپ های زیبا و همچنین بخش سرود با صدای رفیق حمید اشرف شور خاصی به شرکت کنندگان در جلسه داد.

در اینجا قبل از اینکه به صحبت های سخنران اصلی جلسه بپردازم، می خواهم مواردی را از آن شب بیان کنم، اتفاق هایی (با هم شدن - یکی شدن) که باعث خشم - کین بیشتر حصار از عوامل مزدور، حیره خوار و خود فروخته، گنشت، چرا که عوامل توده ای - اکثریتی با تکس زدن های وقیحانه خود از طرفی و اطلاعاتی های رژیم از طرف دیگر با فرستادن ویروس هایی با نشان و سمبل سیاهی و شمشیر های برهنه سعی کردند تا این جلسه را به تعطیلی بکشانند. اما، چه توهم خام و بوجی. اولاً بخاطر همین مورد، مسئول جلسه بموقع چندین بار همه را فرمز کرده و یک بار هم ناچار شد اطاق را بسته و بار دیگر باز نماید، ثانیاً، جلسه ای که قرار بود دو الی سه ساعت باشد تا شش ساعت ادامه داشت و این نه تنها ارائه بحث اصلی جلسه، که شرکت فعال حاضرین (حدوداً ۲۴۸ نفر) و تعداد زیادی که وقت گرفته (هر کدام ده دقیقه) را شامل می کرد. در این میان مهم تر از هر چیز، یکپارچه گی و هم رانی شرکت کنندگان بر علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران در تحریف تاریخ سراسر قهرمانانه و پر افتخار چریک های فدائی خلق و بر علیه کتابی که باید به عنوان یکی دیگر از جنایات ساوامای رژیم اسلامی و تلاش اش در تطهیر جنایات ساواک شاه به حساب آید، بسیار چشمگیر بود.

رفیق سنجرى ابتدا در توضیح کوتاهی با قدر دانسی از حضور شرکت کنندگان، از وقعه ای که در ارائه بموقع بحث پیش آمد از تمامی پوزش و عذر خواهی کرده و به بحث خودشان پرداختند. ابتدا شمه ای از تاریخ انتشار، توزیع، عوامل دست اندرکار و

گذشته، این وظیفه را پی گیری کرده و در تداوم توهم پراکنی و ایجاد شکاف در بین آنهایی که هنوز نوعی آن گرایش ( فدایی ) را دارند، گام بردارید و از همه مهمتر، رفیق کبیرحمید اشرف را تخطئه کرده و اراجیف ساخته شده از سوی ساواک و وزارت اطلاعات را در باره وی اشاعه دهید.

و اما بر خورد دیگر، که کاملاً متفاوت با برخورد اول هست، و من بیشتر روی این برخورد و تأثیر آن تکیه خواهم کرد، شیوه برخورد برجم داران واقعی سنت انقلابی چریک های فدائی می باشد. با انتشار اطلاعیه چریک های فدائی خلق ایران تحت عنوان " در افشای تاریخ نویسی جلاخان بر علیه چریک های فدائی خلق " همگان شاهد دره عمیقی بودند که بین این دو دیدگاه وجود دارد. دره عمیقی که مرز بین انقلاب و ضد انقلاب را روشن مینماید. در اینجا از دو نوشته دیگر که نیز که تأثیر بسیار مثبتی داشتند نیز یاد نمود: مقاله " تاریخ نویسی مأموران جمهوری اسلامی و خویش رقصی فرخ نگهدار " از سیهلا دهماسی و دیگری و بویژه نامه سرکشاده مادر فاطمه سعیدی ( مادر شایگان ) با عنوان " برای فرزندان من اشک تمساح نریزید! " که به واقع از آن باید به عنوان مانیفست دفاع از مبارزین دهه پنجاه و تئوری مبارزه فرزندان خلق از بدو شروع تا هم اکنون و در تداوم راه تا پیروزی، یاد شود.

در چنین موقعیتی بود که چریک های فدائی خلق اعلام جلسه افشاء گری بر علیه کتاب دشمن، از طریق پالناک را نمودند. با یک التهاب دو گانه ( خوشحالی و نگرانی) انتظار این جلسه را می کشیدم، خوشحال از اینکه رفیق فریبرز سنجرى از بازماندگان انگشت شمار آن دوران جاودان و به یاد ماندنی، سخنران آن شب هستند و هر سنوالی که داشته باشم می توانم براحتی مطرح و دانستننی های خودم را تکمیل و مادیت بخشم، و اما نگران از اینکه کسانی پیدا شوند و با به میان کشیدن موارد غیر ضروری و غیر لازم برای این جلسه، باعث اتلاف وقت و ریختن آب به آسیاب دشمن شوند.

اتاق ۱۵ نوامبر چریک های فدائی خلق، نیم ساعت قبل از اعلام زمان تعیین شده باز شد ( احتمالاً برای تنظیم و آزمایش موارد تکنیکی). بر عکس انتظارم نسبت به جو استقبال از این جلسه (با توجه به جو سازی هایی که به آنها اشاره کردم)، تعداد کثیری که منتظر باز شدن اطاق بودند ( همانند خودم ) با دیدن اسم اطاق داخل شده بودند. از همان شروع، اداره

در اواخر بهار سال ۱۳۸۷، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی که از زیر مجموعه های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می باشد، کتابی تحت عنوان: " چریک های فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷ " منتشر کرد. مطالعه کتاب مزبور نشان می دهد که این کتاب در راستای یکسری اهداف کاملاً مخرب ویا نیت خشکاندن اندیشه پویای جوانان از طریق سوء تفسیر از مبارزات انقلابی و رادیکال دهه ۵۰ به رشته تحریر در آمده است. مؤسسه مزبور جهت لاپوشانی نقش وزارت اطلاعات رسوای جمهوری اسلامی و جلب نظر خوانندگان البته کتاب را به عنوان کار شخصی فردی به نام محمود نادری که نامی ناشناخته می باشد نشر داده است. نویسنده یا نویسندگان کتاب، با دست ماه فرار دادن گزارشات ساواک و ورق پاره های بدون امضاء و بدون سندیت بازجوئی ساواک شاهنشاهی عاری از مهر، از فرزندان فدایی خلق ایران، اقدام به تاریخ سازی کرده اند.

موردی که وادارم کرد تا این سطور را بنویسم نه نقد تاریخ سازی بغایت ارتجاعی و ناشی وار، جلاخان که خود بسیار هم مهم می باشد، بلکه پرداختن به برخورد افراد و جریان هایی است که خود را بنوعی متعلق به تاریخ جنبش فدایی میدانند. به خصوص که هر وقت به تاریخ سازمان چریک های فدائی می اندیشم چیزی در تار و پودم، همانند نسیم بهاری و تازه گی رویش گیاهان به وجدم آورده است. تاکنون دو برخورد اساسی\* در رابطه با کتاب تنظیم شده توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی صورت گرفته است که اجمالاً نگاهی به این برخورد ها می اندازم. علمداران برخورد اول که اتفاقاً درست ( به گفته خودشان ) چند روز بعد از انتشار کتاب صورت گرفته، دقیقاً در راستای جو سازی و تلقین این موضوع قرار دارد که مطالب نوشته شده از سوی وزارت اطلاعات درست بوده و تنها انتقادی که به نویسنده!!! کتاب وارد هست بازی ندادن ما\*\* در این لجن پراکنی و تهمت به مبارزین دهه پنجاه می باشد. این همان پاسخ به درخواست ( و شاید بهتر باشد بگویم دستور!) وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می باشد که از طرف نویسنده کتاب رو به آن دسته از افرادی که بنوعی در آزمان در ارتباط با ( چریک های فدایی ) بودند، قید شده است؛ یعنی حالا که ما پیشقدم شده و تاریخی جعلی برای چریک ها می سازیم و پوچ بودن تئوری مبارزه آنها و فعالیتشان را مدعی شده ایم، شما هم باید خودتان همانند سالها و دهه های

و سپس خطاب به مزدوران وزارت اطلاعات گفت: شما ها بدانمتر و رسواتر از آن هستید که بتوانید با چنین تشبیهاتی در عشق مردم به انقلابیون ، در عشق مردم به مبارزین ، در عشق مردم به فدائیان، کوچکترین خللی ایجاد نکنید .

دهه پنجاه یکی از پر شورترین ، یکی از زیباترین مبارزات مردم ما بوده و دستاوردهای بزرگی داشته که غیر قابل انکار است و شماهایی که هزاران تن از جوانان این مملکت را در میدانهای جنگ به کشتن دادید ، شماهایی که میلیون ها جوان این مملکت را به مواد مخدر آلوده کردید ، شماهایی که نیمی از جمعیت این کشور را اسیر حجاب اجباری اسلامی تان کردید و زنان را در زیر چادر از حق آزادی پوشش شان محروم کردید ، شما نمیتوانید دم از آزادی و دموکراسی بزنید و تازه مزخرف تر از آن ، صحبت از این کنید که چریکهای فدائی خلق نسلی را به باد دادند. شما خودتان بر باد دهنده همه نسلهای این مملکت در این سی سال بودید و جنایتانمان را به هیچ وجه ، هیچ ایرانی شرافتمندی نه فراموش می کند و نه فراموش خواهد کرد و نه در آینده فراموش خواهد شد. پاسخ واقعی مردم ما به شما ، همان پاسخی است که جوانان ما ، مردم ما در کوچه و خیابان هر روز به شما میدهند و شما را مجبور کردند که برای نشان دادن قدرت خودتان ، جوانان را آفتابه به گردن در خیابانها گردانده و شلاق بزنید. پاسخ جوانان ما به شما جنایتکاران چنین است: "ما زن و مرد جنگیم ، به جنگ تا بجنگیم".

و پایان بخش جلسه « سرود همبستگی جهانی کارگران » بود.

به این ترتیب یکبار دیگر طشت رسوایی سربازان گمنام امام زمان ، جیره خواران و مزدوران رژیم اسلامی به صدا در آمد ، آنچنان صدایی که داروغه های شب زنده دار و عریبه کش، از خواب مستانه پیروزی با حالتی آشفته و زار، پریدند و صورتگان خود را به ویروسهای مزین به سیاهی و شمشیرهای برهنه و عربان ، در آوردند ، و چه مایوسانه خود را به در و دیوار کوباندند!!!

اما لاله های سرخ به رویش ذاتی خود، رو به تکامل و سرفرازانه به ادامه راه و به آینده ای نوین لیخنند شادی زدند.

۲۰/نوامبر/۲۰۰۸

زیر نویس ها :

\* : البته برخورد های دیگری هم بود که کتاب دشمن را محکوم کرده ولی شرمگینانه از اشتباهاتی !!! سخن به میان آوردند!

\*\* : از این طیف مشخصاً می توان به فرخ نکهدار(در باره کتاب « چریک های فدائی خلق » مهر ماه ۱۳۸۷ لندن ) جلال توکلیان ( دانه و جوانه ، فدائیان خلق: از آرمانخواهی تا پول بوتنیسم ) ، بیانیه مشترک دو سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران و فدائیان خلق ایران ( اکثریت ) پیرامون کتاب " چریک های فدایی خلق " اشاره نمود.

نصیر تبریزی [nasirtabrizi@yahoo.com](mailto:nasirtabrizi@yahoo.com)

دو نامه که ادعا می شود که بوسیله رفقای این تشکیلات نوشته شده اند ، هم به چریکها اتهام جاسوسی زده می شود و هم اتهام تصفیه مخالفین فکری !!! و مطرح ساخت که تلاش میکند تا در ادامه بحث بیهوده بودن این ادعا را نشان دهد. در ادامه معلوم شد که چطور نامی های جعلی که بدست ساواک رژیم شاه ساخته شده ، اکنون و در این زمان به عنوان اسنادی جلوه داده می شوند که بر اساس آن می خواهند چهره پاک باخته ترین کمونیستهای ایران را مخدوش سازند. رفیق سنجرى به تفصیل با بازگویی وقایع و رخدادهاى دوران دهه پنجاه و با استناد به موارد عینی، مسائل را باز شکافی کرده و با مطرح کردن فاکت های کاملاً مادی، از بوج بودن و اتهام زدن نویسندگان کتاب ، برده برداشت. او با تأکید بر عملکرد بنیانگذاران سازمان و تعریف شرایط دهشتناک زیر بارچونى و نامه سازی ساواک ، نشان داد که چگونه نویسندگان کتاب دشمن، تلاش می کنند ساواک را از این همه جنایت تبرئه کرده و با استفاده از سندهای بدون امضاء و دروغ ساواک ، چریکهای فدائی را مورد اتهام قرار دهند.

در بخش دوم از برنامه به افرادی که برای ارائه بحث نوبت گرفته بودند، به هر کدام ده دقیقه فرصت صحبت داده شد تا سوال یا بحث خود در این رابطه را مطرح نمایند. یکی از ویدئو کلیپ هایی که در این قسمت از جلسه پالتاکی نشان داد شد، قسمتی از ویدئو کلیپ "صمد در قلب من است" بود که با گرمی داشت یاد رفیق کرانقدر علی رضا نایدل بخش کردید.

در بخش پایانی جلسه شش ساعته ، رفیق فریرز سنجرى با تشکر و قدردانی از حوصله و حضور طولانی حضار در اطاق ، در رابطه با خواست مسئول جلسه مبنی بر جمع بندی و پیام ، اظهار داشت من فکر می کنم که این داستان تازه شروع شده و بحثی است که باید زوایای مختلف آن مورد بحث قرار بگیرد و به همین دلیل هم الان زمان جمع بندی نیستند. او تأکید کرد که این کتاب همان طور که گفتم واقعاً مشتى لجن است که به چهره آفتاب و حقیقت پرتاب شده است و ما در این فرصت کوتاه توانستیم زوایای خیلی کوچکی از آن را مورد بحث قرار دهیم.

بنابراین، رفیق سخنران به جای جمع بندی با اشاره به نامه رفیق مادر شایگان گفت: " من فکر می کنم بهترین پیام برای شما ، همان حرفهای رفیق مادر ، مادر همه رفقای فدائی ، مادر همه مبارزین باشد که به شما گفت: تا من زنده ام و می توانم شهادت بدهم ، هرگز نمی گذارم و اجازه نمی دهم خون فرزندان چریک فدائیم ، از جمله خون رفقا ارزنگ و ناصر در دست شما دشمنان مردم ، وسیله ای برای

قریب ستم دیده گان و سیاه کردن روزگار آنان تبدیل شود ، برای فرزندان من اشک تمساح نریزید ، شما همان کسانی هستید که کودکان معصوم و جگر گوشه های خانواده ها را با دادن کلید بهشت به دستشان فریفته و جان عزیزشان را با فرستادن آنها به میادین مین می گرفتید . بنظر من مادر شایگان، این رفیق عزیز بهترین پیام ممکن را به دشمن داده است"

اهداف کتاب منتشره را بیان کرده و تأکید نمود که سعی و تلاش تدوین کنندگان کتاب دشمن از نشر آن ، نا امید کردن جوانان از هر گونه کار مبارزاتی و تشکیلاتی می باشد و تأکید نمود که همین امر تا چه اندازه برای دستگاه امنیتی مورد توجه است. سخنران با هشدارى به همه مبارزین در راستای افشای این حرکت رژیم اسلامی، توجه حضار را به این موضوع مهم جلب نمود. در ادامه رفیق، مطرح کرد که با علم به اینکه کسانی ممکن است به علت عدم امکان دسترسی به کتاب و یا به هر دلیلی دیگر آن را مطالعه نکرده اند، خلاصه ای از نکات برجسته کتاب را طرح نموده و پس از بررسی اجمالی، تأکید کرد که چطور نویسندگان آن تلاش دارند ماهیت مبارزات آگاهانه و صادقانه چریکها با رژیم دیکتاتور شاه را وارونه جلوه دهند . سخنران سپس گفت که رژیم می کوشد با تحریف شکل کار انقلابی چریکها، آنها را به گانگستریسم منتسب کرده و طوری وانمود میکند که انکارکسب و کار چریکها مرگ بوده است تا به این وسیله نگذارند تا نسل جوان واقعیت سلاح به دست گرفتن چریکها که دقیقاً در جهت آزادی و رهایی مردم از زیر سلطه امپریالیسم و رژیم شاه بود ، و حتی جان خود را در این راه گذاشتند، پی ببرند. حالا طنز تاریخ را شما ببینید که، کسانی که بساط دار و شکنجه را توی خیابانها راه می اندازند و هزاران جوان این مملکت را تاکنون سربسته نیست کرده اند ، حالا مدعی می شوند که نه خود آنان بلکه چریکها کسب و کارشان مرگ بوده است . این حرف ها را کسانی می زند که تمامی مردم شاهدند که در دوران حکومت آنها ، چندین نسل به نیستی کشیده شده است.

سخنران در بخش دیگری از صحبت خود با اشاره به یکسری اراجیف بافته شده توسط نویسندگان کتاب از جمله این تحریف آشکار که " در هنگامه انقلاب، زمانی که مردم برای بازرگان، نخست وزیر منتخب امام هورا می کشیدند، چریکها در تنهایی مطلق، در گوشه ای از زمین چمن دانشگاه تهران جمع شده بودند تا با سر دادن ، ایران را سراسر سیاهکل میکنیم ، سالگرد رستاخیز سیاهکل را گرمی بدارند و این گونه بی ارتباطی و بی ربطی خودشان را با ذات مردم ، نشان دهند." توضیح داد که چگونه نویسندگان کتاب واقعیات تاریخی را تحریف نموده و استقبال وسیع نوده ای از چریکهای فدائی در آن سالها را به تجمع عده ای در گوشه چمن دانشگاه تهران تبدیل کرده اند و تأکید کرد که خلاصه، این کتاب در هیچ زمینه ای نیست که چریکها را آماج حملات زهر آگین خود قرار نداده باشد و به واقع باید گفت و تأکید کرد که ما با یک حمله همه جانبه در گیر هستیم.

با ارائه پیش گفتاری کوتاه و مفید، رفیق سنجرى مطرح کرد که کتاب دشمن را از زوایای بسیاری می شود بررسی و باز کرد که این نیاز به زمان بیشتری دارد و در وقت این برنامه بعلت کمی وقت نمی کنجد. در اینجا عمدتاً به موردی خواهد پرداخت که حجم بسیاری از کتاب را در بر گرفته و پایه و اساس یکی از تهمت ها به چریکها قرار دارد. او گفت که کتاب دشمن با استناد به

مادر محبوب!

سلام

دست بردرد تو را می‌بوسم.

برادران‌ام خوب‌اند؟

راستی مادر جان!

رفیقان عزیزمی که زمن

می‌پرسند

لطف کن

عرض سلامم برسان.

پدرم!

آه مادر دیشب

خواب دیدم پدرم بیمار است

روی مهتابی مشرف به حیاط

خفته در بستری و تبدال است

روی آن مهتابی

که به هنگام غروب‌بان بهار

فرش می‌گسترده و پدر روی پتو

تکیه به پشتی می‌داد

و تو بر روی سماور

که به یک گوشه‌ی آن می‌جوشید

چای دم می‌کردی و من و برادر کوچک‌تر

می‌دویدیم پی بازی گرگام به هوا

گرد آن باغچه‌ی پرگل زیبای قشنگ

آه مادر!

خواب دیدم که غروبی است دل‌انگیز و بهاری

دل‌تنگ

و در آن مهتابی

نیست جز بستر تب‌کرده‌ی داغ پدرم

و تو در گوشه‌ی تاریک اتاقی غم‌ناک

زانوان را به بغل کرده و می‌نالیدی:

"پسرم،

وای خدا

گشت چه خاکی به سرم"

مادر

به تو سوگند که از بهار تسلای تو نیست

نه فقط خانه‌ی ما غمبار است

و نه تنها پدرم بیمار است

چه بروجرد و لرستان

و چه گیلان و سپاهان

و چه شیراز و چه کرمان

و چه اهواز و خراسان

و چه تبریز و چه تهران

و به هر خطه در این مدخل زندان جزایی که

بود کشور ایران

صبح غمبارتر از تنگ غروب است

غروب از شب تاریک

دل‌آزarter و کوه و در و دشت

همه تیره و تارند

و چه بسیارند پدرها

زگرد و لر و گیلک

زترک و عرب و فارس زبانی

که زبی‌داد و ستمکاری ضحاک زمانه

که به خون‌خواری و خون‌ریزی به ضحاک

زده نازو

و بسته‌ست زچنگیز مغول دست

و در صحنه‌ی سفاکی و در قتل و جنایت

## نامه رفیق احمد خرم آبادی به مادرش

پاک رگورد همه تاریخ شکسته است

و در عرصه‌ی بدنامی و بی‌شرمی و نامردی و

نامردمی از شرح گذشته است

و ای مادر پیروز

زیادت پدرها

که ز داغ پسرانی

که به رحمت و به یک عمر بپرورد جوانان

ولی ز آتش رگبار مسلسل تن‌شان گشته مشابک

ز دن مرده و یا راهی دنیای جنون گشته ویا چون

پدرم در شرف مرگ

به بستر شده بیمار و نزارند

بازی ای مادر محبوب

بس از عرض سلام

و از این طول کلام

مطلبی با تو مرا در کار است

مادر از تو گله‌ام بسیار است

مطلب این است که دیروز نگهبان

در سلول مرا باز نمود

و زپای‌ام به عطوفت

غل و زنجیر گشود

و مرا برد به زندان

به اتافی که در آن درخیم است

هنگام

نگویی مادر

که مرا زده‌ای از این سگ زنجیری زندان بسم

است

یاری

آن مردک درخیم که از پنجره می‌دید

ز جاحست و دود

تا به بیرون اتافی که در آن بود به استقبال‌ام

و در این طول زمان

داد چندین سلام

و به تلقی بس هر بار بی‌پایی می‌گفت:

"بنده از دیدن‌تان خوشحال‌ام"

الغرض برد مرا توی اتاق

روی میثی بنشانند

و نه نبود که ببینی مادر

که چه سان مردک درخیم

چو سگ‌ها می‌کرد

چاپلوسی و دم می‌جنباند

آن قدر لایه و درماندگی و عجز نمود

آن قدر لب به سخت بست و ز نو بازگشود

جان من را به لبان‌ام برساند

آخرالامر چنین گفت:

"بسمی خوش‌بخت‌ام و به

خوشبختی خود می‌بال‌ام

که شما را ز عنایات ملوکانه دهم

آگاهی

نامه‌ی مادر‌تان از شرف عرض

گذشت

آری‌بهر عنایت‌ فرزند و شما را

به ساواک آوردند

بعد از این بست مهمی به شما

بسپارند

شاید از حال به مافوق من‌ات

بگمارند

لطفاً این نامه به توضیح مزین سازید

و خود آماده نمایند که

در انجمن آتی ارباب هیراند

به تعریف و به توصیف رموزی که از

آن گشته پدیدار

زماهیت این ملت بیدار

سخن رانده و هر بار

به این جمله تکیه نموده

و جان سخن این جاست

که در سایه‌ی این رهبر هشیار و

تواناست

که در سطح کشاورزی و در صنعت و

بهداشت و فرهنگ

و هر چیز که در زندگی خوب توان

داشت

چنان گام عجولانه‌ی این ملت

نوخاسته برداشته

که تا آن چه عیان است

ایران به شمار نون راقیه پیوست

و این ملت آزاد به سر منزل مقصود

رسیده است

و نیز از حمل و کرده‌ی خود

در اثر گلول و فریب دول مرتجعی که

از تب پیروزی این نهضت ملی به

هر این‌اند

که اظهار ندامت به پشیمانی خود

ساخته

شرمندگی ایران نمایند

و بدانند

که از امروز

در تولد و اقبال و سعادت

همه جا بر رخ سرکار گشوده است

و گرنه که فقط شروت و پول است

که خوشبختی هر فرد بدان باشد و

بوده است

برادر

به من و حضرت عالی چه

که اگر مردم این کشور پهناور زرخیز

سندیده و بی‌چاره و بدبخت و فقیرند

و محتاج به نازند

و سو مرض که از گرسنگی پاک

بمیرند

و یا آن که فلان مردک بیمار چه سازد

و فلان عمر و یا زید نیارد

که به تحصیل کمالات بپردازد  
بس از نکبت و بدبختی ادبار دگر هست  
برادر  
تو که در رشته‌ی تحصیل مهندس شده‌ای  
و در این پست بزرگی که از امروز بگیری  
دگرت هیچ کم و کسر نداری  
کنون این قلم  
این نامه  
به خوشبختی خود صحنه گذارید."

کنون مادر محبوب!

تجسم بکن آن صحنه و آن فلسفه‌ی مردک  
دژخیم به یاد آر  
و یک لحظه تفکر به حیاتی که به فرزند تو  
شاهانه ببخشند  
و در ارج و ازای اش  
همه شالوده‌ی انسانی از آن بازستانند  
و فرزند عزیز تو ددی باشد و از خون زن و  
بچه‌ی این مردم بی‌چاره شکم سیر کند  
شادتری؟

یا نویسنده و بگویند که احمد

پسرت  
کان شرف بود  
و اندر ره آزادی این ملت دربند  
شجاعانه به پا ساخت  
و با ایده‌ی انسانی و ایمان و شرف مرد

نه آزاده مشو مادر محبوب  
یقین است که در زعم تو هم مرگ  
به از زندگی است که با ننگ قرین است

پس ای مادر محبوب

به من گوش خبردار  
چو زان مردک دژخیم  
شروطی که گذرنامه‌ی تنگین حیات است  
شنیدم

به خشم آمده فریاد کشیدم

که:

"دیگر خفه باش احمق بدبخت  
تو آن قدر خرفتی که ندانی  
که سرپای من و خلق  
زنفرت شده آکنده از این شاه و از این تاج و  
از این تخت  
تو گوساله ز تفاله‌ی مدفوع همین خلق کنی  
تغذیه و باز کنی فخر؟  
که من سیرم اگر خلق گرسنه است؟  
به من چه؟  
تو بیچاره هنوزی که هنوز است ندانی  
که مراد از تز انسانی و شالوده‌ی آن چیست

این فلسفه‌ی ددمنشی درخور و شایسته‌ی آن  
نیست

تو بی‌شرم

و آنان که در این فلسفه هدفکر تو هستند

به ظاهر همه انسان

ولی از عالم انسانی و اندیشه بدورید

شما را همگی چشم و زبان هست

ولی لال و کورید

شما رویه‌هه‌کان گرد سگی جمع شده‌استید

و صبح و شبی همچو خدای‌اش بپرستید

او هم به گمان است که بود شیر

و این کشور ویرانه

بود جنگل و خود نیز

خداوند وحوش است

پس ای بی‌شرف پست

گمان‌ات اگر این است

که ما هم چو شما نمیم

که بر ملت خود پشت نمایم

بدان فکر تباھید

که از مغز علیل تو و آن شاه توانات

تراویده و در ایده‌ی ما نیست

و در مذهب ما

شاه خدا نیست

تو گفتی که مهندس شده‌ام؟

پشت به مردم بکنم؟

پست بگیرم؟

و من این زندگی ددمنشی را بپذیرم؟

برای چه؟ که یک بار نمیرم

ای ننگ بر این دانش و فرهنگ

تو گفتی

که من این ملت محروم فراموش کنم؟

پول

هر آن قدر که می‌بایدم از شاه بگیرم؟

و من از ملت خود

فاصله‌ای دورتر از ماه بگیرم؟

برای چه؟ که یک بار نمیرم؟

نه!

این دانه و این دام تو برادر

و در رهگذر روبه‌کی خام

که ترسیده‌تر از خویش نیایی‌ش فرود آر

و بدانم که چه سان زندگی مرد محناست

و ای مردک دژخیم

تو و شاه بدانید

من آن‌ام که نه یک بار

ولو آن که دو صد بار

به هر مرگ فجعی که بخواهید بمیرم

و من این زندگی ددمنشی را نپذیرم

چون که فرزند ستم دیده‌ی خلق‌ام

و چو شاگرد به آموخته‌ی مکتب استاد میهن

روزی‌ی گرد و سترگام

و فراموش نشود

هیچ‌گه این خطبه‌ی آن مرد بزرگام

که به ارباب شما گفت:

"نمیرم و نمیرند

کسانی که ره خلق بگیرند."

پس

از مرگ چه باک است؟

این که سرپای وجودم

همه لبریز از این ایده‌ی انسانی پاک است

ولی

زندگی ای مردک دژخیم

محناست و زیباست

ولی کی؟

در آن وقت که این خلق از این آب و از این خاک

به اندازه‌ی هم بهره بگیرند

نه این طور که گویی

که من سیرم و بگذار که این خلق

به بیچاره‌گی و گرسنه‌گی پاک بمیرند."

ای مادر محبوب

تقاضای تو از شاه جنایت‌گر سفاک

به آن رویه ترسوی دمی داد

که چونان

ره نامردی و رذلی و حیوان صفتی پیش کشاند

و مرا نیز بخواند

که به آن جمع بپیوندم و چونان

ره ددخومشان پیش بگیرم

تو فقط از نظر عاطفه‌ی مادری‌ات نامه نوشتی

مگر فکر نکردی

که در این مرحله از گردش تاریخ

آن کس که به فرمان ملوکانه ز رگبار

مسلسل برهد

زنده به گور است؟

بدان

احمدت این ننگ ابد را نپذیرد

و مادر به تو سوگند

که مردانه بمیرد

و مادر

اگر این جسم نحیف‌ام

چو غریب شود ز آتش رگبار مسلسل

هیچ مخور غم

چون جوانان برومند این ملک

همه احمد و فرزند تو هستند

روزی از این مردک نامرد

از این هرزه‌ی ولگرد

از این خائن جاسوس

از این شاه جنایت‌گر سفاک

بگیرند

بهای همه خون‌های جوانان وطن را

**جاودان باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق!**

امسال با فرارسیدن پنجاه و پنجمین سالگرد ۱۶ آذر (روز دانشجویان مبارز و آگاه در دانشگاه های کشور ، علی‌رغم فضای شدیداً پلیسی - نظامی که مزدوران رژیم بر دانشگاه ها و کل جامعه حاکم کرده بودند ، با اعتراضات خود نفریشان را نسبت به دیکتاتوری حاکم نشان داده و ماهیت ضد خلقی آن را بر ملا کردند.

گسترده‌گی این اعتراضات پیش از هر چیز ، به واقع مشنت محکمی بر دهن رژیم مزدوری است که با عوام‌فریبی در دانشگاه ها و رسانه های غربی برای

پنهان کردن چهره شوم مستبد خود از وجود "پایگاه مردمی رژیم جمهوری اسلامی" و "آزادی های دیکتاتور" در ایران دم می زند. رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی امسال در وحشت از تکرار حرکات اعتراضی دانشجویان و بویژه دانشجویان چپ و رادیکال کوشید تا اولاً با گسترش سایه وحشت دستگاه های سرکوب خود در دانشگاه ها و در تمام جامعه از هرگونه حرکت اعتراضی جلوگیری کند و ثانیاً با دادن اجازه و فضا به تشکلات خودی ای نظیر دفتر تحکیم وحدت مراسم روز دانشجو را زیر علم و کتل این تشکلهای دست ساز، سازمان داده و در مسیرهای بی خطر و انحرافی کانالیزه کند، اما فریاد های رسای دانشجویان مبارز مبنی بر "**پینوشه، پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه**" ، "مرگ بر دیکتاتور" و "گر تیر و فتنه بارد ، جنبش ادامه دارد" ، "دانشگاه فریاد آزادی است" و همچنین شعارهایی که بر ضد دارودسته فریبکار به اصطلاح اصلاح طلبان سر داده شد ، کاسه کوزه های استبداد حاکم را به هم ریخت و توده دانشجویان آزاده نشان دادند که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تمامی دارودسته های ضد خلقی درون آن تا چه حد مورد خشم و نفرت مبارزاتی مردم تحت ستم ما قرار داشته و دارند.

در همین چارچوب در دانشگاه شیراز، دانشجویان مبارز و آگاه با زدن ماسک بر چهره و ضربدری بر آن ، که اعتراضی به دیکتاتوری حاکم بدلیل عدم وجود آزادی بیان در جامعه بود پا به میدان مبارزه نهادند و با جمعیتی که به بیش از ۲۵۰۰ نفر میرسید، با شعار مرگ بر دیکتاتور و "گر تیر و فتنه بارد ، جنبش ادامه دارد" لرزه بر اندام مزدوران رژیم که قصد حمله و مصادره تجهیزات صوتی آنان را داشتند انداختند.

در دانشگاه تهران ، بیش از ۳۰۰۰ تن از دانشجویان در مقابل مزدوران باتوم بدست رژیم ، با شاکستن درب ورودی دانشگاه و از جا کردن گیت های امنیتی نصب شده توسط پلیس ، با شعار های "دانشگاه فریاد آزادی است" ، "پلیس به این بی غیرتی ، هرگز ندیده ملت" ، "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر این دولت مردم فریب" دست به تظاهرات گسترده ای زدند.

در دانشگاه بوعلی در همدان مزدوران رژیم با استفاده از گاز اشک آور سعی در متلاشی



## ۱۶ آذر خاری در چشم دشمنان مردم ما !

کردن تظاهرات دانشجویان کردند. زمینه این سرکوب را رژیم از یک هفته قبل از ۱۶ آذر با ارباب و تهدید دانشجویان و خانواده های آنها با قصد جلوگیری از وقوع هرگونه حرکت اعتراضی در دانشگاه ها آغاز کرده بود. اما برغم این تشبثات سرکوبگرانه ، دانشجویان مقاوم با اعتراضات شجاعانه خود نقشه رژیم را نقش بر آب کردند.

در مازندران ، علی‌رغم شرایط ترس و وحشتی که رژیم از قبل کوشش کرده بود تا بر دانشجویان و خانواده های آنان اعمال کند ، و علی‌رغم سرقت بلند گوی دانشجویان توسط ایادی رژیم ، دانشجویان با حمل پلاکاردهای سرخی که شعار هائی نظیر "آزادی اندیشه حق مسلم ماست" و "دانشگاه آخرین سنگر آزادی" بر آنها نوشته شده بود، دست به اعتراض زدند. در کرمانشاه تعداد زیادی از دانشجویان در اعتراض به مقامات دانشگاه در سالن آمفی تئاتر دانشگاه با شعار "۱۶ آذر روز ماست" تجمع کردند. در دانشگاه های اراک ، زنجان ، ارومیه ، ایلام و یزد نیز مراسم مختلف اعتراضی در بزرگداشت روز دانشجو بر گزار گردید.

تظاهرات و اعتراضات دانشجویان مبارز در دانشگاه های کشور آنچنان هراسی را در دل مقامات رژیم انداخت که جیره خواران رژیم سرعاً با اتکا به دستگاه سرکوب و تبلیغات مسموم خویش به میدان آمده و به دستگیری دانشجویان مبارز و سازمان دادن تبلیغات ضد مردمی برای تسهیل سرکوب و ارباب آنها و توده های تحت ستم ما بر آمدند. در همین رابطه در تهران بدنبال اعتراضات دانشجویی تعدادی از دانشجویان معترض در روز ۱۷ آذر توسط نیروهای انتظامی بازداشت و به قرنطینه زندان اوین منتقل شدند. در حالیکه بیدادگاه رژیم جمهوری اسلامی وثیقه ۵۰ میلیونی برای آزادی این دانشجویان تعیین کرده است.

همچنین مقامات مزدور رژیم در برخورد با یکی از شدیدترین اعتراضات دلاورانه دانشجویان در شیراز به بهانه "حراست از مقدسات" ، بیشرمانه در بیانیه ارگانهای سرکوب دانشجویی خود موسوم به «جامعه اسلامی دانشگاه شیراز» خواستار "برخورد جدی" مسئولان دانشگاه شیراز در تشدید سرکوب فعالان دانشجویی شدند و رذیلانه اعلام کردند:

"سوگمندانه باید گفت که روز ۱۸ آذر دامن دانشگاه شیراز به لکهی ننگ فحاشی و هتاکی آلوده گردید که جز به آب مجازات و تادیب قانونی شسته نخواهد شد."

اعتراضات وسیع دانشجویی امسال در شرایطی به وقوع پیوست که سالی که گذشت ، سالی پر از فراز و نشیب های مبارزاتی برای دانشجویان آگاه بود ، سالی که بیش از ۲۰۰ تن از فعالین دانشجویی دستگیر، زندانی و مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفتند. سالی که فشار های تبعیض جنسیتی کماکان بر دختران دانشجو

متحمل شد و آنها حتی مورد تعرض جنسی عوامل رژیم در دانشگاه ها قرار گرفتند. سالی که حتی خانواده های دانشجویان از تهدید و ارباب دائمی رژیم در امان نبودند. بالاخره سال گذشته سالی بود که دانشجویان در تجربه زندگی و مبارزه خود در دانشگاه ها یکبار دیگر آموختند که در شرایطی که رویناک این حکومت دیکتاتوری عریان می باشد و هر صدایی را در گلو خفه می کند نمی توان تنها به شیوه های علنی مبارزه بسنده کرد.

تجربه ۱۶ آذر امسال و برخورد استبداد حاکم با آن ، موبد این حقیقت است که رژیم جمهوری اسلامی در حالی که با بحران های سیاسی - اقتصادی که موجودیتش را تهدید می کند روبروست ، از هر شیوه ای برای سرکوب و مقابله با جنبش های اجتماعی استفاده میکند تا شاید بتواند چند صباحی بر عمر ننگین خویش بیفزاید. اما حرکات دلاورانه دانشجویان مبارز نشان داد که چه پتانسیل و آگاهی مبارزاتی ارزشمندی در صفوف دانشجویان تحت ستم ما وجود دارد. درست در هراس از چنین واقعیتی ست که جمهوری اسلامی با تاکتیک سرکوب عریان از یک طرف و تلاش برای منحرف ساختن دانشجویان مبارز چه از طریق فضا دادن به نیروهای ظاهراً چپ ولی به غایت راست در دانشگاه ها و چه تقویت نیروهای سازشکار و خودی از طرف دیگر، کمر به قلع و قمع جنبش عادلانه این بخش از توده های تحت ستم ما بسته است.

مبارزات دلاورانه دانشجویان در ۵۵ سال گذشته با گذر از فراز و نشیب های بسیار، تجارب گرانهایی را کسب نموده است. این جنبش همواره به عنوان وجدان آگاه و روشن جامعه آینه تمام نمایی از مبارزات اجتماعی بوده است . تجارب ۵۵ سال گذشته به روشنی نشان می دهند که همواره باید با تکیه بر نیروی انقلابی توده ها و با ایمان به پیروزی کارگران و زحمتکشان در مقابل ارتجاع و امپریالیسم ایستاد و به هیچ یک از جناح های طبقه استثمارگر حاکم که در حفظ و تداوم نظام ضد خلقی حاکم منفعت دارند تکیه نمود و فریب آنان را نخورد. همچنین تجارب ۵۵ سال گذشته خود بهترین گواه است که در جامعه تحت سلطه ما، تنها شکل حکومتی نظام سرمایه داری وابسته که همواره حافظ منافع



## خلیج عدن: مبارزه با "دزدی های دریایی".

### یا تلاش برای افزایش حضور نظامی قدرتهای امپریالیستی در منطقه

سمت خلیج عدن به حرکت درآمدند و روسیه اعلام کرد که پایگاه نظامی (زمینی) خود در عدن را (که پس از دوران جنگ سرد متروکه مانده بود) مجدداً فعال خواهد کرد. دولت امریکا مبارزه با دزدان دریایی را (با این ادعا که وابسته به القاعده هستند) بخشی از به

اصطلاح "مبارزه با تروریسم جهانی" خوانده و به این ترتیب برای سیاستهای جنگ طلبانه و میلیتاریستی خویش بازار گرمی کرده و اخیراً درصد افزایش تعداد ناوگانهای خود در منطقه برآمده است. اتحادیه اروپا نیز که در اواخر سال گذشته اولین مأموریتهای نظامی نیروی دریایی مستقل خود (از ناتو) را با اعزام ناوگانهای جنگی خود به عنوان اسکورت کشتی های حامل کمکهای غذایی به سومالی شروع کرد، اکنون نیز تحت عنوان "جنگ با تروریسم جهانی"

خواهان افزایش حضور نظامی خود (بطور مستقل از ناتو) در منطقه است و اعلام کرد که در ماه آینده ۱۰ ناوگان جدید به خلیج عدن خواهد فرستاد. دولت مصر نیز (که اعلام کرده بود که ناامن شدن راه های آبی منطقه به درآمدهای آن در کانال سوئز لطمه زده است) خواهان استقرار ناوگانهای جنگی خود در منطقه شد و در این رابطه با دولت سومالی وارد مذاکره گردید.

سرمایه داران و لاشخورهای نوظهوری نیز که با استفاده از کمپانی های بسیار سودآور خود به نام "سازمانهای امنیتی خصوصی" جایی در بازارهای بورس نیز پیدا کرده اند، از موقعیت کنونی استفاده کرده و در این رابطه به جنب و جوش برای ارائه "خدمات استثنایی" خود به دولت های امپریالیستی درآمدی اند. این "خدمات استثنایی" در واقع همان است که وسیعاً در عراق انجام شده، یعنی فرستادن نیروهای شبه نظامی و جنایتکاران بین المللی (که بطور قراردادی در استخدام "شرکتهای خصوصی امنیتی" هستند) به مناطق جنگی و استفاده از آنها در انجام کثیف ترین جنایات بر علیه خلقهای تحت ستم و برای ارتشهای امپریالیستی. این شرکتهای خصوصی حفاظتی (که در واقع دسته هایی از شبه نظامیان جنایتکار هستند که بطور قراردادی و غیرمستقیم و در خدمت امپریالیستها قرار گرفته اند) که در حال حاضر در حال خروج از عراق هستند، می توانند با استفاده از نیروی دریایی و کشتی های جنگی خود در مناطق نفت خیز "خدمات" اشان را به امپریالیستها ادامه دهند. و امپریالیستها نیز (که بخشی از جنایتپاشان به دست نیروهای آدمکش این شرکتهای خصوصی انجام میشود) هم به اهداف اقتصادی-سیاسی خود میرسند و هم نقش خود را در جنایات جنگی پنهان می کنند. (یکی از این شرکتهای بزرگ، کمپانی مشهور "بلک واتر" است که پیش از این نیز مطلبی در رابطه با "خدمات" آن به امپریالیستها در عراق، در پیام فدایی نوشته شده است.)

ارزش میلیون ها دلار بود، از خلیج عدن ربوده شده و به محلی که ۴۵۰ گره دریایی با سواحل آفریقا فاصله دارد، برده شد.

پس از حادثه ۱۸ نوامبر، زحمتکشان کشورهای منطقه خطر تشدید بحران و بروز درگیریهای



تصویری از "راهزنان دریایی" خلیج عدن

نظامی را هر چه بیشتر احساس کردند. در ۱۸ نوامبر ۲۰۰۸ ناوگان هندی "آ. ن. س. نابار" (ناوگان ساخت روسیه که حامل موشک اسرائیلی "باراک" و موشک جدید و بسیار پیشرفته هندوروسی "باراموس" بود و برای حفاظت از کشتی های تجاری هند در منطقه حضور داشت) به کشتی ای که تصور میکرد متعلق به دزدان دریایی سومالی است، حمله کرده و آن را در سواحل عمان غرق کرد. پس از ۵ روز یکی از سرنشینان کشتی غرق شده نجات یافت و معلوم شد که آن کشتی متعلق به دزدان دریایی نیوده، بلکه یک کشتی ماهیگیری تایلندی به نام "اکاوات ناوا ۵" بوده است. صاحب این کشتی نیز به نوبه خود ادعا کرده که "اکاوات ناوا ۵" چند ساعت پیش از حمله موشکی به آن، توسط دزدان دریایی ربوده شده بود. پس از این ماجرا زحمتکشان کشورهای منطقه و بخش آگاه آنها که می دانند دولت های ارتجاعی منطقه و اربابان امپریالیست آنها به بهانه حفظ امنیت راه های تجاری به جنگ افروزی علیه زحمتکشان منطقه خواهند پرداخت، خشم خود به دشمنانشان را به طرق مختلف نشان داده و به اعتراض پرداختند.

هر کدام از دولت های منطقه و اربابان امپریالیست آنها در تلاش اند که در مبارزه با دزدیهای دریایی و تلاش برای حفظ امنیت راه های تجاری از رقبای خود پیشی گرفته و در نتیجه کنترل مهمترین و سودآورترین مسیرهای تجارت دریایی جهان را در دست خود بگیرند. هرچند که خلیج عدن همیشه جولانگاه ناوگانهای دریایی قدرتهای امپریالیستی و با همکاران آنها بوده و در زمان ربوده شدن "سیریس استار" نیز تعداد زیادی از ناوگانهای جنگی امریکا و آلمان و انگلیس و فرانسه و روسیه و هندوستان و مالزی در آنجا حضور داشتند، اما ربوده شدن "سیریس استار" بهانه ای شد در دست امپریالیستها و قدرتهای محلی وابسته به آنان برای توجیه افزایش حضور نظامی خود در منطقه. به عنوان مثال ناوگانهای روسیه و هندوستان بلافاصله به

خلیج عدن (۱) بخشی از راه دریایی تجاری کانال سوئز (بین دریای مدیترانه و دریای عرب در اقیانوس هند) می باشد و از نقشی بسیار حیاتی در تجارت جهانی برخوردار است. در سالهای اخیر با افزایش ناامنی در آبهای این منطقه و تشدید مسابقه تسلیحاتی بین دولت های وابسته منطقه امکان بروز جنگ (به بهانه ایجاد امنیت در راه های تجارت دریایی) نیز افزایش یافته است. به عنوان مثال عکس العمل دولتهای ضدخلقی منطقه و امپریالیستها به ماجرای اخیر (ربوده شدن نفتکش "سیریس استار" توسط دزدان دریایی که وسیعاً در رسانه ها منعکس شد) در این خلیج به روشنی مشخص کرد که خطر بروز جنگ و درگیری های نظامی مردم محروم این مناطق را شدیداً تهدید می کند.

خلیج عدن به دلیل تعداد زیاد دزدی های دریایی که در آن صورت می گیرد به "راه دزد دریایی" مشهور است. در سالهای اخیر ارتش امریکا دخالت های نظامی خود در کشور سومالی را افزایش داد و برای پیشبرد مقاصد ضد خلقی خویش سلاح و مهمات زیادی را وارد این کشور کرده و بی ثباتی سیاسی-اجتماعی آن را تشدید کرد. در نتیجه دار و دسته های دزدان دریایی توانستند خود را به آخرین تجهیزات و مهمات پیشرفته مجهز کنند و عملیات های پیچیده خود را افزایش دهند. در سال ۲۰۰۷ بیش از ۶۰ کشتی و در سال ۲۰۰۸ بیش از ۹۲ کشتی در خلیج عدن مورد حمله قرار گرفتند و ۱۲ تا از این کشتی ها همراه با ۲۰۰ سرنشین آنها هنوز در اسارت دزدان دریایی قرار دارند. در سال ۲۰۰۸ نیز چندین حمله مهم در آنجا صورت گرفت. به عنوان مثال یک کشتی ایرانی که ۴۰ هزار تن سنگ آهن را از چین به هلند میبرد، همراه با ۲۹ سرنشین آن در ۲۱ آگوست ۲۰۰۸ در این خلیج ربوده شد و در ۱۰ اکتبر پس از مذاکره و پرداخت چند میلیون دلار به دزدان دریایی آزاد شدند. در ۱۵ سپتامبر نیز یک نفتکش ژاپنی در آب های نزدیک سومالی ربوده شد که سرانجام همراه با ۲۲ سرنشین آن پس از ۶۲ روز و با پرداخت ۲۰۵ میلیون دلار باز پس گرفته شد. گفته میشود که این مبالغ (و پولهایی که در عملیات پیش از آنها به دزدان دریایی پرداخت شده) به حسابهای بانکی (در کشورهای عربی و اروپا) متعلق به دار و دسته های مزدور اسلامی و ارتجاعی سومالی واریز شده اند.

یکی از "دزدی دریایی" جنجالی در ماه های اخیر ربوده شدن کشتی "م. و. فینا" در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۸ بود. این کشتی (متعلق به دولت اوکراین) در زمان وقوع حادثه در حال حمل ۳۳ تانک T-۷۲ ساخت روسیه و مقدار زیادی سلاح و مهمات دیگر برای دولت کنیا بود. در آن زمان مسئولیت محافظت از آبهای منطقه به عهده "نیروهای مشترک ۱۵۰" بود که سه کشتی جنگی برای محافظت از "فینا" همراه کرده بود. (۲) و دومین واقعه مهم نیز ربوده شدن نفتکش "سیریس استار" بود. این کشتی نفتکش حامل مقدار زیادی نفت خام به

باشد. اکثر نیروهای "CTF-150" را (علاوه بر نیروهای کانادا، دانمارک، پاکستان، استرالیا، ایتالیا، هلند، نیوزیلند، پرتغال، اسپانیا و ترکیه) سربازان نیروی دریایی آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان تشکیل می‌دهند که مسئولیت حفاظت از خلیج عدن و ابهای عمان و دریای عرب و دریای سرخ و اقیانوس هند را به عهده دارند. هر ۴ تا ۶ ماه یکبار فرماندهی عملیات ها میان ارتشهای کشورهای عضو می‌چرخد. این نیرو تاکنون چند عملیات مهم انجام داده (منجمله عملیاتی که در شمال دریای عرب در حمایت از حمله آمریکا به عراق و یا عملیاتی که در اقیانوس هند در حمایت از جنگ امپریالیستی در شاخ آفریقا) که مجموعاً به نام (MOS) "عملیات حفاظت دریایی" مشهور هستند. برای مبارزه با دزدیهای دریایی، در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۸ توسط "نیروهای مشترک ۱۵۰" راه باریکی در وسط خلیج عدن به نام "منطقه گشت امنیت دریایی" ایجاد شد.

**(۲) حضور ناوگانهای آمریکا در آبهای منطقه از دوران جنگ سرد چشمگیر بوده و مرتباً افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۲ نیز دولت آمریکا تحت لوای کمک به قربانیان قحطی، نیرو و سلاح زیادی را وارد خاک سومالی کرد و پس از اولین نبرد "موگادیشو" به حمایت از جنگ سالارهای جنایتکار (روسای قبایل مرتجع و سران دزدان دریایی و وابستگان به دولت سومالی) پرداخت.**

مریم

**که در حال حاضر بیش از ۲۲۰ گروگان در این روستا زندانی هستند.**

بررسی اوضاع جاری در منطقه نشان می‌دهد که مسئولیت اوضاع کنونی در سومالی و ناامنی راه های تجاری دریایی مستقیماً متوجه دولت آمریکا است که روسای مرتجع قبایل و جنایتکاران محلی را تحت حمایت تسلیحاتی و مادی خود قرار داده و با ایجاد ناامنی نه تنها به توجیه حضور نظامی خود در منطقه می‌پردازد بلکه زمینه را برای تحکیم سلطه امپریالیستی خویش و گسترش سیاستهای جنگ طلبانه اش هر چه بیشتر آماده می‌کند. (۳)

زیرنویس:

(۱) خلیج عدن که هر ساله بیش از ۲۱ هزار کشتی از آن عبور می‌کنند، در دریای عرب بین یمن و سومالی (در شاخ آفریقا) واقع شده و از سمت شمال غربی به دریای سرخ متصل است. حدود ۱۱ درصد نفت منطقه از خلیج عدن میگذرد و از طریق کانال سوئز به تصفیه خانه های منطقه برده میشود.

(۲) "نیروی مشترک ۱۵۰" (CTF-150) یک نیروی نظامی- دریایی چند ملیتی است که با هدف کنترل راه های دریایی (و متوقف و بازرسی کردن کشتی های "مشکوک") به عنوان بخشی از به اصطلاح "مبارزه با تروریسم جهانی" در منطقه شاخ آفریقا ایجاد شد و دارای پایگاهی لجستیکی در شاخ آفریقا می

یکی از مهمترین دلایل افزایش ناامنی در راه های مهم دریایی را میتوان وضعیت سیاسی موجود در سومالی دانست. از ژانویه ۲۰۰۷ تاکنون بیش از ۱۰ هزار نفر در سومالی کشته و بیش از یک میلیون نفر آواره شده اند. بیش از نیمی از جمعیت این کشور جنگ زده زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در چنین شرایطی **عملیات پیچیده شبه نظامی که به عنوان دزدیهای دریایی صورت می‌گیرند، اغلب توسط روسای قبایل وابسته به دولت موقت فدرال سومالی (که قدرت سیاسی اش در این کشور بسیار ضعیف و منززل است) رهبری می‌شوند. تشکیل این دولت وابسته به امپریالیسم در اواخر سال ۲۰۰۶ توسط نیروهای اشغالگر انیویپایی با حمایت دولت و ارتش آمریکا شکل گرفت. رئیس جمهور موقت سومالی یکی از روسای مجمع قبایل منطقه خودمختار "پانتلند" است. این منطقه تحت تسلط قبایل مسلمان است که اکثر گروه های دزدان دریایی به آنها وابسته بوده و منابع مالی آنها را از این طریق تامین می‌کنند. پیچیدگی باورکردنی و ابعاد وسیع عملیات دزدان دریایی نشان میدهد که این گروه ها به قدرتهای بین المللی وابسته هستند و ارتباطات و تشکیلات وسیع سیاسی- مافیایی بین المللی دارند. به عنوان مثال درآمد تنها یک روستای کوچک در این منطقه به نام روستای "ایل" از عملیات "دزدی های دریایی" در سال جاری حدود ۲۵ میلیون دلار بوده است. و گفته میشود**

## ۱۶ آذر خاری در چشم ... از صفحه ۱۶

سرمایه داران غارتگر جهانی است اساساً دیکتاتوری عربان بوده و خواهد بود. این حکومت ها، در هر شکل و لباسی که ظاهر شوند به علت ماهیتشان هرگز قادر نخواهند بود که کوچکترین فضای آزادی را تحمل کنند. به همین دلیل است که در همین ۵۵ سال گذشته وجه مشترک حکومت های شاه و شیخ، سرکوب و کشتار بهترین فرزندان و انسانهای این مرز و بوم بوده است. در رژیم جمهوری اسلامی هم ما به وضوح می بینیم که از همان ابتدا که این رژیم با حمایت امپریالیست ها به قدرت رسید، تمامی کارگزارانش از بنی صدر و بازرگان گرفته تا رفسنجانی و سید خندان خاتمی فریب کار تا احمدی نژاد معلوم الحال همه به سرکوب مبارزین پرداختند تا بقای این نظام را تضمین کنند. وجود همین واقعیات در جامعه تحت سلطه ماست که انقلاب اجتماعی و نابودی چنین نظام استثمارگرانه ای را به مثابه تنها بدیل دموکراتیک برای تضمین حقوق دموکراتیک توده های تحت ستم در مقابل آنان قرار می دهد و جنبش دانشجویی را نیز به بخشی از پیکار برای به پیش بردن چنین انقلابی تبدیل می کند.

واقیعت این است که دانشگاه های کشور ما همواره و در طول تاریخ یکی از عرصه های درخشان مبارزات ضد امپریالیستی دموکراتیک خلقهای ما بر علیه دشمنانشان بوده و تاریخ مبارزات انقلابی مردم ما با خون بسیاری از دانشجویان مبارز و کمونیستی آبیاری شده که چه در مبارزه بر علیه دیکتاتوری حاکم در صحن دانشگاه ها و چه در جریان جنبش مسلحانه انقلابی بر علیه امپریالیسم و بورژوازی وابسته خون خود را نثار آزادی کارگران توده های ستمدیده از قید هر گونه استثمار و سرکوب کرده اند. جدا از رهبران آگاه و مبارزین شجاع جنبش دانشجویی یعنی شریعت رضوی، قنذچی و بزرگ نیا این سمل های درخشان جنبش دانشجویی که خون پاکشان در جریان اعتراض به امپریالیستها و رژیم مزدور آنان یعنی شاه در سال ۱۳۳۲ صحن دانشگاه تهران را سرخ فام کرد، در حقیقت بسیاری از فداکار ترین و آگاه ترین فرزندان مردم رنجدیده ما دانشجویان کمونیستی بوده اند که در سالهای سیاه دهه ۴۰ نقش ارزنده ای در ساختن و پروردن سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، این سازمان محبوب و پیشرو توده ها ایفا کردند. درست به اعتبار این حقیقت تاریخی است که جنبش دانشجویی همواره بخش جدایی ناپذیری از مبارزات حق طلبانه کارگران و توده های تحت ستم ما بر علیه امپریالیسم و رژیمهای وابسته به آن در ایران بوده و به همین خاطر امر سرکوب و کنترل دانشگاه ها همواره یکی از وظایف دائمی دیکتاتوری حاکم در ایران را تشکیل داده است. حرکات اعتراضی و شعارهای رادیکال دانشجویان مبارز در دانشگاه های کشور در ایام ۱۶ آذر امسال بار دیگر این حقیقت را به معرض نمایش گذارد که دانشجویان آگاه ما با الهام از رهبران دانشجویی جانباخته خود در سال ۱۳۳۲ و با اتکا به تجارب نسلی از انقلابی ترین دانشجویان و روشنفکران در دهه ۴۰ و ۵۰ هیچگاه فریب سیاستهای ضد خلقی و فریبکارانه رژیم جمهوری اسلامی را نخواهند خورد و برغم تمامی تمهیدات سرکوبگرانه دیکتاتوری حاکم، پرچم مبارزه برای رسیدن به آزادی و برابری را همچنان بر فراز دانشگاه ها در اهتزاز نگاه خواهند داشت.

پیروز باد مبارزات دلیرانه دانشجویان مبارز

های پلیس و پرتاب سنگ به سوی آنان نفرت خود را از دولت ضد خلقی یونان و اعمال ضد مردمی آن اعلام کرده و تاکنون ده ها خودرو را به آتش کشیده‌اند.

توده های خشمگین در یونان با حمله به بانک ها، هتل های مجلل، فروشگاه های گرانقیمت و بیش از ۱۳۰ مرکز تجاری، میلیون ها دلار ضربه اقتصادی به سرمایه داران وارد ساخته و دولت محافظه کار وقت را در شرایطی لرزان قرار داده

اند، تا آنجا که نخست وزیر وقت، چند بار از مردم یونان تقاضای وحدت برای برقراری صلح را اعلام کرد، اما مردم جان به لب رسیده از ظلم و ستم هائی که بر آنها روا می شود، خواست استعفاى او را در محور خواسته های خویش قرار داده اند. به واقع آنچه در یونان در حال وقوع هست، اعتراض توده های به جان آمده ای است که معترض به بی عدالتی، فقر و مصایب بشمار زندگیشان بوده و برای تحقق خواست های بر حق انسانی اشان، به خیابان ها ریخته و در حالی که نفرت خود از سیستم غارتگر سرمایه داری یونان را به نمایش گذاشته اند، دولت حاکم را آماج قهر انقلابی اشان قرار داده اند.

نیروهای مبارز و انقلابی در یونان خواهان همبستگی مبارزاتی تمامی آزادیخواهان در جهان با مردم یونان شده اند و در پاسخ به این ندا تاکنون تظاهرات متعددی در حمایت از مردم به پا خاسته یونان در کشورهای ترکیه، آلمان، اسپانیا، ایتالیا و بعضی دیگر از کشورهای اروپایی برگزار شده است.

درود بر رزم دلادرانه مردم ستمدیده در یونان!

پیروز باد مبارزات ضد امپریالیستی توده های ستمدیده!

## یونان در شعله های خشم توده ها می سوزد!



از روز ششم دسامبر ۲۰۰۸، در پی قتل یک جوان دانش آموز ۱۵ ساله بنام آکساندروس گریگوروپولوس، توسط پلیس فاشیست یونان، میلیون ها نفر از مردم، خیابانهای یونان و بویژه آتن پایتخت این کشور را در آتش خشم خود شعله ور ساختند. مردم در سراسر کشور در اعتراض به این قتل وحشیانه به خیابان ها ریخته و با اشغال مدارس و دانشگاهها تظاهرات های گسترده ای را در سراسر یونان سازماندهی کردند. دامنه این خیزش به حدی است که رسانه های غربی از آن به عنوان حادثه ترین خیزش ها بعد از پایان دیکتاتوری نظامی در سال ۱۹۷۴ در یونان نام می برند.

قتل آکساندروس، یک نو جوان دانش آموز، عاملی شد که مردم ستمدیده یونان خشم فرو خورده خود از مظالم بشمار سیستم سرمایه داری حاکم بر کشورشان را یکباره سرریز نموده و نشان دادند که آتش پنهان زیر خاکستر بودند که حریق آن به سرعت تار و بود نظم سرمایه داران غارتگر را فرا گرفت. این اعتراضات در شرایطی بوقوع می پیوندند که مردم یونان با یکی از وخیم ترین شرایط اقتصادی در سالهای اخیر دست و پنجه نرم می کنند. بدلیل حاکم بودن نظام سرمایه داری استثمارگر بر یونان و تاثیر گیری از بحران اقتصادی گریبان گیر نظام امپریالیستی در سطح بین المللی، و در عین حال در بستر سیاستهای ضد خلقی دولت محافظه کار بر این کشور، جامعه یونان با نابسامانی های فراوانی روبرو شده و بار بحران اقتصادی از سوی طبقه حاکم به صورت افزایش شدید بیکاری و فقر بر دوش اکثریت توده های زحمتکش و به پا خاسته یونان سرشکن شده است. فساد اداری، خصوصی سازی دانشگاه های دولتی با شهریه های بسیار سنگین، بیکاری و در آمد نا کافی، از عوامل دیگری هستند که شرایط بسیار طاقت فرسایی را بر اقشار طبقات پایین و متوسط جامعه تحمیل کرده است. علت اصلی تداوم جنبش قهر آمیز اعتراضی توده های به پا خاسته نیز اساسا در این واقعیات نهفته است.

با عکس العمل جنایت کارانه ای که پلیس یونان در مقابل تظاهر کنندگان از خود نشان داد، دامنه تظاهرات نه تنها کاهش نیافت بلکه این تظاهرات مردمی بطور سریعی به تمامی محلات و شهر های یونان کشیده شد. دانش آموزان و دانشجویان دست در دست هم پادگان های پلیس و پارلمان را با سنگ و شیشه و کوکتل مولوتف مورد حمله قرار دادند. معلمان روز بعد به اعتصابات دانشجویان پیوستند و بالاخره مردم یونان در اعتراض به شرایط اقتصادی حاکم بر کشور نهاد های دولتی را مورد حمله قرار دادند. هزاران جوان با پرتاب بمب های دست ساز به سمت پاسگاه

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**

## تسلیمت

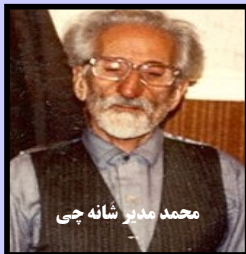
با کمال تأسف مطلع شدیم که آقای محمد مدیر شانه چی پدر رفقای شهید زهره ، محسن ، حسین و شهره روز پنج شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۷ در مشهد چشم از جهان فرو بست. آقای شانه چی از طرفداران پیگیر دکتر محمد مصدق و از مخالفین دیکتاتوری شاه بود که با استقرار جمهوری اسلامی به دلیل بای بندی به آرمانهای آزادخواهانه اش مورد تعقیب دستگاه سرکوب دیکتاتوری حاکم قرار گرفته و مجبور به ترک کشور شد و سالها در فرانسه به حالت تبعید دوران سختی را از سر گذراند. از فرزندان وی زهره در ۲۸ اردیبهشت سال ۵۵ در حمله ساواک به یکی از پایگاه های سازمان چریکهای فدائی خلق در رشت پس از نبردی قهرمانانه به شهادت رسید و حسین در سال ۶۰ در ارتباط با چریکهای فدائی خلق جان باخت. محسن از رهبران اقلیت و شهره از فعالان راه کارگر بودند که هر دو در سالهای ۶۰ بدست جلادان جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند..



رفیق شهید شهره شانه چی



رفیق شهید محسن شانه چی



محمد مدیر شانه چی



رفیق شهید زهره شانه چی



رفیق شهید حسین شانه چی

## اشغال کارخانه پنجره سازی در شیکاگو توسط کارگران!

در روز ۶ دسامبر ، بیش از ۲۵۰ تن از کارگران شرکت در و پنجره سازی در شهر شیکاگو که بطور ناگهانی و بدون اطلاع قبلی ، از خبر بیکاری خود مطلع شده بودند ، با تصمیم جمعی در اعتراض به این مسئله ، به مدت ۶ روز کارخانه را به تصرف خود در آوردند و اعلام کردند که تا بدست آوردن حقوق و مزایای خود ، کارخانه را ترک نخواهند کرد. صاحبان کارخانه ، که همواره به دنبال منافع خود و ازدیاد سود هر چه بیشتری می باشند ، قصد داشتند که کارگران را با ۳ روز اخطار و بدون پرداخت حقوق و مزایای کاری شان از کار اخراج کنند ، در حالی که بر اساس قانون کاری که بطور رسمی در جامعه سرمایه داری آمریکا پذیرفته شده است ، کارفرما موظف است که ۶۰ روز زودتر ، اخطار بیکار شدن را به کارگران اعلام کند . کارگران و خانواده های آنان با این حرکت اعتراضی ۶ روزه ، که مورد حمایت بخش وسیعی از فعالین کارگری منطقه قرار گرفته بود ، بالاخره توانستند کارفرمایان را مجبور به عقب نشینی کنند و حقوق و مزایای خود را دریافت کنند. این شیوه از مبارزه و پیروزی حاصله که در دهه های اخیر در آمریکا بی سابق بوده است نمایانگر قدرت و توانایی کارگران و لزوم اتحاد مبارزاتی آنان در مقابل غارتگران حاکم می باشد. یکی از کارگران پیشرو این کارخانه اظهار داشت "ما با این مبارزه خود تلاش کردیم که راه را به سایر کارگرانی که در شرایط مشابهی قرار دارند نشان دهیم". اشغال کارخانجات توسط کارگران ، آخرین بار در سال ۱۹۳۶ در کارخانه جنرال موتورز اتفاق افتاد که به تسریع ایجاد اتحادیه های کارگران اتومبیل سازی منجر شد. بحران های نا هنجاری که نظام سرمایه داری در آمریکا هم اکنون با آن روبروست بیشترین فشار را بر روی کارگران و زحمتکشان این جامعه وارد کرده است ، بطوری که ما هر روزه شاهد هر چه بیشتر وسعت یافتن فاصله فقر و ثروت در این جامعه و بالتبینه گسترش اعتراضات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان می باشیم.

## وقوع یک جنایت در کرکوک

بر اساس گزارشات رسیده از کردستان عراق ، روز جمعه ۱۹ دسامبر (۲۹ آذر ماه ۱۳۸۷) بار دیگر دار و دسته های مرتجع موسوم به تندرو های مذهبی دست به جنایتی هولناک زدند. آن ها پیشمرانه وارد خانه خانم نهله حسین شالیی شده و با قساوت تمام سر وی را با ساطور بریده و بر روی سینه اش گذاشتند. خانم نهله حسین شالیی یکی از فعالین زن شناخته شده چپ در شهر کرکوک بود که پیگیرانه در جهت احقاق حقوق زنان در کردستان عراق و برابری حقوق زن و مرد مبارزه می کرد. این جنایت در شرایطی اتفاق می افتد که در بستر وجود یک حکومت فاسد و وابسته زیر سایه قدرت های امپریالیستی در کردستان عراق، و همچنین تداوم روابط عشیره ای که به نوبه خود و در چارچوب چنین حکومتی به قدرت گیری هر چه بیشتر نیرو های مرتجع اسلامی، منجر شده فعالین چپ و مدافعین حقوق زنان هر روز به اشکال مختلف مورد تهدید قرار گرفته و دولت به اصطلاح خود مختار کردستان (هریم) هم عملاً دست مرتجعین را در پیشبرد جنایات خود باز گذاشته و به همین دلیل هم مسئولیت غیر قابل انکار اش در این جنایات را در مقابل چشم همگان به نمایش می گذارد.

خانم نهله حسین شالیی پنجمین قربانی مبارزه برای رسیدن به آزادی از خانواده حسین شالیی میباشد. وی بنیان گذار و مسنول جمعیت زنان آزادیخواه شهرستان کرکوک بود. مرتجعین جنایتکار به همین دلیل نامبرده را آماج حمله خود قرار داده و به وحشیانه ترین شکلی وی را به قتل رساندند.

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!